

# پیشروی جریان چپ و سوسیالیستی در کردستان، از کدام مسیر؟

به مناسبت ۲۶ بهمن روز کومهله





۲۶ بهمن، روز کومه‌له، سالروز علنی شدن فعالیت کومه‌له را صمیمانه به همه فعالین صفوف این جریان و همه کسانی که سرنوشت سیاسی خود را به سرنوشت این جریان گره زده‌اند، تبریک می‌گویم. در اینروز بار دیگر گرامی می‌داریم یاد و خاطره انقلابیون کمونیستی را که در صفوف این جریان و در سنگرهای مختلف مبارزه سیاسی و طبقاتی در مسیر برقراری آزادی، برابری و سوسیالیسم جان باختند. در این روز همچنین ارج می‌گذاریم بر فداکاری شمار زیادی از فعالین انقلابی و کمونیستی که آنان نیز در همان مسیر و در سنگرهای متفاوت مبارزه متحمل خسارات جسمی و روحی فراوانی شده‌اند، و سرانجام درود بی پایان خود را همراه با تحسین از وفاداری تقدیم به خانواده سربلند همه این عزیزان می‌کنیم.

سال دیگری از فعالیت کومه‌له را پشت سر گذاشتیم، سالی که گذشت سال پر متحولی بود، صف اعتراض و مبارزه کارگران و مردم زحمتکش در سراسر ایران علیه حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی شرایط دیگری را در فضای سیاسی ایران رقم زد، رژیم اسلامی با چالش جدی روبرو شده و ادامه این حاکمیت بطور جدی زیر سؤال رفته است. در روز کومه‌له و در گرامیداشت این روز، عادت بر این است که نگاهی داشته

باشیم به سالی که گذشت. در این نگاه موقعیت صف کارگران و مردم زحمتکش را در مبارزه وسیعی که در جریان است از نظر گذرانده و نقاط قوت و ضعف این صف را در این رویارویی مرور خواهیم کرد. از درس ها و تجارب بدست آمده در سال گذشته خواهیم آموخت و آموخته ها را سعی خواهیم کرد در مسیر فعالیت و مبارزه برای دست آوردهای باز هم بیشتری بکار گیریم. در همین راستا و در خدمت تقویت صف این مبارزه در ایران و کردستان، همچنین نگاهی خواهیم داشت به موقعیت جریان خود ( حزب وکومله ) تا آمادگی خود را برای هدایت و سازمان دادن صف اعتراض و مبارزه کارگران و مردم زحمتکش با برشمردن وظایف کلان حاصل از این نگاه تقویت کنیم.

اما در سالی که گذشت جریان ما (کومله و حزب کمونیست ) متأسفانه با کشمکش درونی و یا به عبارت دیگر با یک بحران درونی روبرو بود. بحرانی که ناخواسته بخشی از انرژی ما فعالین این جریان را به خود مشغول کرد و نگرانی هایی را در میان بسیاری از مردم کردستان دامن زد. در چنین روزی ( روز کومله ) که صحبت از تقویت صف مبارزه علیه استبداد حاکم است و صحبت از ارتقاء آمادگی برای پیشبرد و هدایت و سازمان دادن این مبارزه است، باید اعتراف کرد که ادامه این بحران در شکل کنونی آن آمادگی جریان ما را برای تقویت صف این مبارزه و تأثیر گذاری بر آن بویژه در کردستان با مشکل روبرو میکند. از اینرو، از این فرصت ( روزکومله ) استفاده کرده تا با نگاهی دیگر به بحران یاد شده و صد البته به منظور تقویت این آمادگی برای پیشبرد

وظایفی که کومه‌له بر دوش خواهد داشت ، دلیل یا دلایل این بحران را از نظر بگذرانیم ، به این امید که با این نگاه و باشناخت از آن در نهایت صف مبارزه برای تأمین آزادی و برابری و سوسیالیسم بیش از پیش تقویت گردد.

### **(نگاهی دیگر به بحران در کومه‌له و حزب کمونیست ایران)!**

#### **ابتدا صورت مسئله :**

کشمکش های درونی یا به تعبیری بحران در کومه‌له و حزب کمونیست ایران بار دیگر این حزب را در آستانه احتمال انشعاب دیگری قرار داده است . متأسفانه به نظر میرسد که با گذشت هر دوره چند ساله، این کومه‌له همراه آن حزب کمونیست نیز اگر چه در اشکال متفاوت، اما با رویکردی مشابه (که بعداً به آن خواهیم پرداخت) ، با کشمکش درونی یا همان بحران روبرو میشود. دلیل یا دلایل بروز چنین بحران های پی در پی در کومه‌له و حزب کمونیست ایران در چیست؟ در نوشته در دست سعی میشود که به این سؤال جواب داده شود.

چند نکته به عنوان مقدمه بحث:

## ۱- چرا باید به این بحران پرداخت؟

اگر چه بحران ها و انشعابات حاصل از آنها در احزاب و جریانات سیاسی با گرایش های متفاوت، از راست و چپ پدیده غریبی نیست، اما با وجود این، تا جائیکه به کومهله و حزب کمونیست ایران مربوط میشود باید گفت:

اولا، برای ما فعالین این جریان، یعنی کسانی که سرنوشت سیاسی خود را به این جریان گره زده ایم، طبیعی است که کشمکش ها و بحران های درونی و عوارض متعاقب آنان را پدیده ای منفی ارزیابی کنیم. اما منفی دانستن بحرانها و انشعابات متعاقب آنان به تنهایی کافی نیست، این چنین ارزیابی اگر بخواید درحد موضعی صرفا جانبدارانه باقی نماند، میبایست زمینه ساز یک بازنگری به خود را نیز فراهم کرده و سعی کند که جواب دهد، چرا چنین است؟ تا از آن آموخت و آموخته ها را بکار گرفت و بدین ترتیب اینبار از موضعی فعالانه از عوارض منفی بحران موجود و عاقبتی که در انتظار آن است کاست.

ثانیا، این بازنگری اگرچه همیشه لازم بوده اما امروز در شرایط متحول سیاسی و اجتماعی که با آن روبرو هستیم، در شرایطی که اعتراضات و مبارزات کارگری و توده ای حاکمیت رژیم اسلامی را با چالش جدی روبرو کرده است، شاید بیش از هر وقت دیگر این بازنگری

از خود به منظور کاستن از عوارض منفی این بحران به عنوان یک ضرورت سیاسی برجسته شده است.

**ثالثاً،** گذشته از این موارد، از زاویه دیگر این بازنگری اهمیت پیدا میکند، اگر چه در این نوشته ارزیابی از کومهله و حزب کمونیست ایران در بطن جواب به چرایی بحران درونی آنان در مرکز توجه است اما در همانحال میتواند به سهم خود همچنین تلاشی ولو کوچک برای جواب به چرایی بحران در چپ نیز باشد.

## ۲- آیا تا کنون به علل بحران ها پرداخته نشده است؟

بدون شک تا کنون از زوایای مختلف به علل بروز بحران ها در حزب و کومهله پرداخته شده است، از جمله بارزترین آن که البته حقایق را با خود به همراه دارد و بر این باور است که: " کومهله یک جریان اجتماعی است و تحولات سیاسی در جامعه بر فعالیت کومهله تأثیر داشته و به سهم خود جهت گیری های سیاسی متفاوت در درون این جریان را شکل میدهد"، تا ارزیابی از اینکه، مسائل و مشکلات تشکیلاتی از جمله، موقعیت طلبی ها، اختلافات شخصی، فرهنگ نازل سیاسی در فعالیت این یا آن فرد و کمیته تشکیلاتی را برجسته میکند، تا کنون در توضیح علل بحران آمده است. اما با این وجود، باز هم این سؤال که چرا این بحران ها البته در اشکال و توجیهاات متفاوت پس از هر دوره (همانطور که بعداً مستدل خواهد شد) **بر محوریت فعالیت کومهله در کردستان تکرار میگردند**، باید توجه ما را به مسئله مهمتری

سوی آنچه که تا کنون گفته شده معطوف کند که به نظر میرسد هنوز جواب درخور نیافته است. بویژه اینکه جواب های تا کنونی که در بالا مختصرا به آن اشاره شد، دلیل این **محوریت** را کمتر مورد توجه قرار میدهند و به ما نمیگویند دلیل این رویکرد مشابه در کشمکش های تا کنونی در چیست و از کدام واقعیت دیگری سوی آنچه که تا کنون در مورد بحران ها و کشمکش های درونی گفته شده است حکایت دارد؟ از طرف دیگر اما، با اکتفا کردن به آنچه که تا کنون گفته شده است، غیر مستقیم قبول این مسئله را با خود به همراه دارد که گویا در این کشمکش ها و بحران های تشکیلاتی، کومهله و حزب کمونیست خود موضوع اصلی مناقشه نیستند و گویا این کومهله نیست که تقریبا محوریت بحران های تا کنونی را شکل داده است. هر آنچه است در بهترین حالت تقصیر " تحولات سیاسی " بیرون از ماست که پس از مدتی عدهای از ما را بهمراه خود میبرد و بقیه در سنگر "دفاع از آرمان سوسیالیسم" پا برجا میمانیم تا بحران بعدی از راه برسد!

### ۳- آیا باید به جریان خود (حزب و کومهله) بازگشت؟

واضح است هیچ جریان کمونیستی از جمله کومهله نمی تواند راهی بدون شکست و عقب نشینی برای رسیدن به اهداف خود را تضمین کند، ولی همین کومهله وقتی تاریخ خود را مرور میکند و در مقابل چنین چرایی قرار میگیرد نباید روشی را در پیش گیرد که گویی شکست ها و

عقب نشینی ها که نقش مهمی در تاریخش بازی کرده اند ارتباطی با مسیری که در پیش گرفته است ندارد و به بازبینی این مسیر نپردازد. شکست ها و عقب نشینی ها بهایی است که مبارزه انقلابی باید بپردازد تا عاقبت به نتیجه برسد، ولی دادن این بها تنها وقتی میتواند نتیجه بخش باشد که جریان انقلابی همچنین قادر به هضم انتقادی تجارب این عقب نشینی ها و اشتباهات خود در مسیری که پیموده است باشد. به این دلیل در جواب به سؤال فوق اگر بپذیریم که کومهله و موقعیت این جریان محور مشترک همه کشمکش ها و بحران های درونی بوده است، باید به خود نیز مراجعه و سعی کرد در کنار جواب های تا کنونی، اینبار از درون مسئله را کاوید و جواب داد که چرا چنین است.

البته، چنین رویکردی در فرهنگ چپ موجود بندرت اتفاق می افتد. چپ موجود همواره در تلاش است با فراهم کردن مشتکی شبه حقایق از هر گونه امر واقع و حقیقی که سوای "حقایق مورد قبول" خود باشد بگریزد. آنگاه که باید وقایع مربوط به بحران درونی خود را دنبال کند، تفسیرهای او از بحران موجود بر شالوده‌ی نظامی استوار خواهد بود که قبلا در ذهن او چون یک حقیقت مطلق جا گرفته اند و هر ارزیابی از این بحران باید این "حقایق مورد قبول"، یا پیشداوریهای او را مبنی بر دلیل یا دلایل بحران مورد تأیید قرار دهند. از اینرو در فرهنگ چپ موجود بازنگری از خود که "حقایق پذیرفته شده" را زیر سؤال برد، به آسانی راه داده نمیشود، هرچه هست "بیرون" از ما است و کار "



شیاطینی "ست که در قالب "گرایشات غیر کمونیستی" ، عامل بحران و کشمکش های درونی و نارسائیهها هستند که باید طردشان کرد.

۴- بالاخره اینکه ، نوشته "نگاه دیگر به بحران در کومهله و حزب کمونیست ایران " دنبال یافتن مقصر نیست از اینرو تقابل با هیچ فرد و جناح و جریان سیاسی را تعقیب نمیکند ، نوشته حاضر قصد افشاگری ندارد، سعی دارد تقصیر را نه از زاویه کشمکش های تشکیلاتی بلکه از متد و روش ناظر بر فعالیت سیاسی جریان خود و از درون خود بشکافد و از اینطریق با تلاش برای شکل دادن به یک گفتمان سیاسی در میان فعالین صفوف کومهله ، مسیر کاستن از عوارض منفی عوامل پایه‌ای بحران را چه برای امروز و چه برای فردا تا جایی که ممکن است هموار کند. در همانحال تذکر این نکته نیز لازم به نظر میرسد که: علیرغم این تلاش ، نوشته در دست ادعای "یافتنم، یافتنم" را نیز ندارد و مدعی نیست که همه دلایل و همه حقایق مربوط به بحران در چپ و از جمله در حزب کمونیست و کومهله را پوشش داده است، اما اگر این نگاه حداقل توانسته باشد ما را چون بخشی از چپ متوجه موقعیت نامطلوب کنونی خود کرده باشد( که خوشبختانه بخشی از چپ متوجه شده است و این توجه ادامه مسیر را ممکنتر میکند) و در کنار آن به ضرورت یک همفکری ( شکل یافتن یک گفتمان سیاسی) برای غلبه بر این موقعیت نامطلوب کمکی کرده باشد ، در کار خود در همین حد هم موفق بوده است. بدون شک در کنار چنین بازنگری عمومی از متد

حاکم بر فعالیت چپ ، جریان ما نیز از آن منتفع خواهد بود و میتوان امیدوار بود که در چنین مسیری از عوارض منفی که بحرانهای تشکیلاتی با خود بهمراه دارد کاسته گردد.

با این مقدمات بحث را با این سوال شروع کنیم که :

**چرا حزب کمونیست ایران و همراه آن کومهله هر چند سال با یک بحران درونی روبرو میشود و متأسفانه تا آستانه جدایی و انشعاب نیز پیش میرود؟**

با نگاهی به بحران های تا کنونی در صفوف حزب کمونیست و کومهله هر کدام اگر چه در ابتدا خود را در قالب کشمکش های سیاسی و تشکیلاتی با تعابیر و تفاسیر متفاوت بروز داده اند، اما وقتی مبنای واقعی یافته و همچون اختلاف سیاسی قابل توضیح گردیده و نهایتاً ( متأسفانه ) انشعابات را بدنبال خود آورده اند که جدا از تینیات متفاوت، هر کدام در یک مسئله که به تحولات سیاسی مربوط به جنبش انقلابی در کردستان و موقعیت کومهله در این جنبش و سیاست ها و مواضع کومهله در کردستان مربوط میگردد، مشابه بوده اند. در بحرانی کومهله غرق در جنبش ملی و گرایش به ناسیونالیسم و ادغام در آن گرایش معرفی میگردد ، بحران دیگر کومهله به بی توجهی! به جنبش ملی و به حاشیه راندن آن ارزیابی میگردد ، در بحران کنونی نیز که این بازبینی از خود را موجب شده است، مجدداً کومهله به تلاش برای غرق شدن در

جنبش ملی و بی توجهی به وظایف سراسری خود چون یک جریان چپ و کمونیست مورد نقد قرار میگیرد، در هر صورت، دو کلمه، **کردستان** و **کومله** نقطه اشتراک بحران های تا کنونی بوده است.

### توضیح بیشتر!

انشعاب جریان موسوم به کمونیسم کارگری، نه آنگاه که باورهای مشترک یک سویه به زیر سؤال رفت، بلکه وقتی **قطعی** شد که موقعیت کومله و چگونگی ادامه فعالیت آن بویژه پس از اتمام جنگ ایران و عراق و محدودیت های پیش آمده دنبال جواب بود. بحران خلیج و موضع کومله در قبال این بحران و پیامدهای آن بویژه در ارتباط با رویدادهای متعاقب بحران خلیج در عراق و کردستان عراق بطور قطعی خط فاصل ها را روشن کرد. قصد ندارم آنچه را که گفته شد تنها دلیل این بحران و جدایی بدانم اما این مسئله ( کومله و موقعیت آن ) از محوریت برخوردار بود و از این ببعد است که جدایی توضیح سیاسی واقعی یافت و عملی شد. در انشعاب سال ۲۰۰۰ و جدایی جریانی که عنوان باصطلاح بازسازی کومله را بر خود نهاد، در حقیقت نه موجودیت حزب کمونیست بلکه این موجودیت و البته ناکارایی آن به ابزاری برای چرخش جدی در سیاست ها و مواضع انقلابی کومله در کردستان تبدیل گردید. اینبار این جریان بر عکس با استفاده ابزاری از حزب کمونیست ایران، ادعای گویا **بی توجهی!!** به جنبش انقلابی کردستان و نقش و موقعیت کومله در کردستان را به چالش گرفت و در حقیقت این انشعاب نیز تنها در پرتو این تقابل یعنی کدام سیاست و

استراتژی در جنبش انقلابی کردستان میباید راهنمای فعالیت کومهله در کردستان باشد، موضوعیت عملی یافت و قابل توضیح گردید. رد پای این مسئله یعنی موقعیت کومهله در جنبش کردستان را در شکل یافتن اولیه فراکسیون " فعالیت با نام کومهله " نیز بوضوح میتوان رصد کرد. در دوره فعلی نیز در پشت کشمکش های تشکیلاتی که پس از کنگره ۱۶ کومهله خود را بروز داده است، میتوان بوضوح دریافت که این نه سیاستها و جهت گیری های سراسری ما (یا آرمان ها و باورهای ما) بلکه سیاست ها و جهت گیری های ما در کردستان و عملکرد کومهله در راستای همان سیاست ها و جهت گیری ها و موقعیت کومهله در تحولات سیاسی است که برجسته میگردد و مورد مناقشه قرار میگیرد که گویا اینبار نیز کومهله به نقش سراسری خود چون یک جریان چپ و کمونیست بی توجه است و تکرار باقی قضایا ...

این تشابه چه " غرق شدن در جنبش ملی و جه بی توجهی به آن " علاوه بر آنچه که گفته شد این حقیقت را نیز برجسته میکند که در کومهله و متعاقب آن در حزب کمونیست اختلافات هیچگاه صرفا اختلاف افکار و اندیشهها و باورها نبوده است، بلکه این اختلافات در بسیاری از موارد دلایل واقعیت و به عبارتی زمینی تری مربوط به مبارزه سیاسی و طبقاتی داشتهاند. چرا چنین بوده است؟ یکی از دلایل آن و شاید عمدهترین آن موقعیتی است که کومهله در کردستان از آن برخوردار است و این جریان را همواره به جامعه خود مربوط کرده است.

### اما چرا موقعیت کومه‌له محور است؟

گفتیم که در هر بحران عمدتاً نه سیاست‌ها و مواضع سیاسی ما در بعد سراسری بلکه آنچه به مرکز تقابل و کشمکش اصلی تبدیل شده است، بیشتر و عمدتاً کومه‌له و موقعیت این جریان بوده است که با توجه به ویژگی‌های فعالیت در کردستان و با توجه به موقعیت خود در این جنبش، تلاش کرده است که جهت‌گیری سیاسی خود را در جامعه‌های معین با ویژگی‌های معین معنا کند. تلاش کرده است که به جامعه کردستان و مسائل آن مربوط گردد و مهر خود را بر تحولات در این جامعه بکوبد.

اما چرا سیاست‌ها و مواضع سراسری در هیچ‌کدام از بحران‌های موجود مورد مناقشه جدی نبوده یا کمتر با مناقشه حول آنان روبرو هستیم و اگر هم صحبتی در باره آنان شده است بیشتر و عمدتاً برای دادن حقانیت به همان رویکرد موقعیت کومه‌له در کردستان و ویژگی‌های آن بوده است؟ به این دلیل ساده که این بخش از فعالیت حزب کمونیست متأسفانه مابه‌ازاء اجتماعی نداشته و البته کماکان ندارد. فعالیت ما در این عرصه از سطح تحلیل‌های سیاسی و اعلام مواضع سیاسی، دادن اطلاعاتی‌های تکراری و کم تأثیر در رابطه با مسائل متنوع این جامعه (ایران) فراتر نرفته و نمیرود، به عبارت دقیقتر، این فعالیت‌ها به محک تأثیر گذاری اجتماعی نخورده است. اما در کردستان در حوزه فعالیت کومه‌له، چنین نیست، در اینجا سیاست‌ها و مواضع کومه‌له (اگر از اغراق‌گویی پرهیز کرده باشیم) کم تا بیش در حوزه

فعالیت خود تأثیرگذار بوده‌اند و میتوان صحت و سقم آنان را با محک تأثیرات اجتماعی سنجید.

کومه‌له ، غرق شدن در جنبش ملی یا بی توجهی به آن؟

واقعیت این است که هیچکدام.. یک نگاه کلی:

واضح است که هر کدام از ارزیابی های فوق، از تمایل سیاسی جداگانه‌ای حکایت دارند. اگر چه در تقابل با یک دیگر اما تا جائیکه به ارزیابی از جایگاه کومه‌له مربوط میشود هر دو تمایل ناخواسته رویکردی مشابهی را دنبال میکنند. یکی با رادیکال نمایی و با نام "سازمان دادن انقلاب کارگری و تحقق فوری و همین امروز سوسیالیسم" فعالیت کومه‌له در کردستان را به حاشیه می‌راند و دیگری با سوار شدن ریاکارانه بر موج جنبش برای رفع ستم ملی، سیاست های رادیکال و انقلابی کومه‌له در کردستان را به چالش می‌گیرد. از اینرو اگر بخواهیم به دلیل یا دلایل بحران های تا کنونی در حزب و کومه‌له پردازیم واضح است که نمیتوان و نباید از تأثیرات عملکرد هر دو تمایل پرهیز کرد.

### کومه له ، بی توجهی به جنبش ملی!

این تمایل در ادبیات سیاسی ما به تمایل " راست" و "ناسیونالیستی" شناخته شده است، اگر از این بیان نادقیق این تعریف بگذریم ( فعلا مشکلی را حل نمیکند و به ادامه بحث هم کمکی نمیکند)، در هر صورت با همین تعریف، منظور تمایلی است که جنبش های متفاوت را با توجه به تفاوت های طبقاتی در کردستان به رسمیت نمیشناسد. این تمایل با در دست گرفتن شعار "یک ملت و یک خواست" در قالب یک سیاست و یک استراتژی، عملا جنبش برای برخورداری از یک زندگی انسانی را که محرومیت از آن بر دوش اکثریت ساکنین این جامعه( کردستان) سنگینی میکند، جنبشی که حاصل تمایلات متفاوت طبقاتی در کردستان است را تخطئه کرده و به حاشیه میراند. این تمایل اگر چه از جنبش برای رفع ستم ملی چون نردبانی برای سهم شدن در قدرت تغذیه و استفاده میکند، اما بدنبال تحولاتی سیاسی و اجتماعی در کردستان و تغیر در محتوای همین جنبش، (همان تفاوت های واقعی طبقاتی در کردستان) ، حتی در عملکرد واقعی خود برای رفع واقعی این ستم نیز وفادار نیست. بدون شک چنین تمایلی نمیتواند با کومه له ای که جنبش برای تأمین زندگی با همه خواست و مطالباتی که بر دوش اکثریت این جامعه سنگینی میکند، از جمله جنبش برای رفع ستم ملی را در دستور و برنامه کار و فعالیت خود دارد و به همین منظور استراتژی جداگانه ای را در کردستان از جمله برای رفع ستم ملی دنبال میکند، سر سازگاری داشته باشد. این تمایل، فعالیت کومه له را در تقابل با سیاست " یک ملت و یک خواست" و آنها فقط

خواست رفع ستم ملی و آنهم به شکلی که شرح آن رفت، ارزیابی میکند. از اینرو فعالیت کومله را برای سازمان دادن و هدایت کردن جنبش برای تأمین زندگی در شأن انسان، تأمین برابری و آزادی های سیاسی و اجتماعی و در یک کلام افق کلان تر کومله برای رهایی از جهنم سرمایه‌داری را به حاشیه راندن مسئله ملی و مبارزه برای رفع این ستم میداند.

با همه این دلایل، این تمایل اهداف و باور مشترکی با کومله ندارد و سر راست با جهت گیری ها و استراتژی رادیکال و انقلابی کومله در کردستان ناهمخوان است و البته آنرا نیز پنهان نکرده و نمیکند. اما واقعیت این است که بازتاب تمایل ناسیونالیستی در کومله در مقاطع مختلف با توجه به شرکت و دخالت کومله در جنبش برای رفع ستم ملی در کردستان، انکار ناشدنی است. این تمایل، همواره در جوار فعالیت کومله، اگر فرصت پیدا کرده باشد خودی نشان داده است و سعی کرده است که با استفاده از یک جنبش واقعی در کردستان، بویژه در دهه‌های اخیر با استفاده از موقعیت این جنبش یا به عبارتی با رو آمدن مسئله کرد در منطقه از طرفی و با بزرگ نمایی از ضعف چپ در پیشبرد پروژه‌های سیاسی از طرف دیگر، جای پای پیدا کند. اما تا جائیکه به کومله بر میگردد، این تمایل به دلایل واقعی و موقعیت سیاسی و اجتماعی که از آن برخوردار است نتوانسته است علیرغم پروزات گاه و بیگاه خود به وزنه سنگینی در جهت گیری های سیاسی در کومله تبدیل شود.



**اما چرا؟** در این فرصت، بررسی موقعیت سیاسی و اجتماعی گرایش و افق ناسیونالیسم در کردستان منظور نیست، اما خیلی کوتاه تا جائیکه به تأثیرات این گرایش در کومهله مربوط است میتوان گفت. با توجه به تغییر و تحولات اجتماعی در کردستان، افق "یک ملت و یک خواست" اگرچه همچنان باد زده میشود اما اجتماعا به دلیل همان تحولات از آن موقعیت سیاسی و اجتماعی برخوردار نمانده است، به این دلیل روشن و غیر قابل انکار که همان ملت دیگر دارای یک خواست نیست، بلکه در نتیجه همان تحولات و با سر بر آوردن و گسترش ابعاد مبارزه برای تأمین زندگی انسانی و بدست آوردن حقوق پایمال شده از جمله مبارزه برای رفع ستم ملی، این واقعیت برجسته شد که یک ملت از جمله ملت کرد به علت تقسیم به طبقات اجتماعی میتواند خواست ها تمایلات متفاوتی را در خود داشته باشد و گرایشات سیاسی متفاوتی را نیز شکل دهد. از اینرو جدا از جنبش بر اساس "یک ملت و یک خواست"، در کردستان ما با جنبش های دیگری که خواست دارا بودن یک زندگی انسانی، خواست تأمین رفاه و آزادی و خوشبختی را دنبال میکند و اتفاقا به این دلیل در مبارزه برای رفع ستم بسیار جدی نیز هستند، روبرو هستیم. جدا از آنچه مختصرا آمد، باید تغییر و تحولاتی را که گرایش جهانی سرمایه از سر گذرانده است نیز اضافه کنیم تا تأکید کرده باشیم که تمایل ناسیونالیسم علیرغم حضور نتوانسته است محور "یک ملت، یک خواست" و پیشبرد استراتژی سیاسی حاصل از آن را (علیرغم حضور) به گفتمان غالب در کردستان تبدیل کند.

زیر سؤال رفتن حاکمیت سیاسی در کردستان عراق که با تکیه بر همین افق شکل گرفت از این واقعیت حکایت دارد. گذشته از این میتوان ادامه این واقعیت را در عملکرد واقعی احزاب سیاسی در کردستان ( هر چهار بخش کردستان ) دنبال کرد، احزابی که البته همچنان از قبل سیاست "یک ملت و یک خواست" تغذیه میکنند، اما در حقیقت امروزه و در شرایط فعلی هر کدام عملاً ادامه پروژه سیاسی خود برای سهیم شدن در قدرت را، با توجه به تغییر و تحولاتی که از آن گفتیم در تلاش برای تبدیل شدن به جزئی از استراتژی سیاسی بورژوازی جهانی یا منطقه‌ای دنبال میکنند. به همین دلیل است که تمایل و گرایش ناسیونالیستی ( ملت باوری) اگر چه کماکان میتواند منبع تغذیه چنین جریاناتی باشد اما به دلیل این تحولات، امروز دیگر آن مدلی نیست که نردبان ترقی یا سهیم شدن در قدرت را برای این جریانات ضمانت کند. سیاست های احزاب در پشت کردن به "ملت خودی" و بی عملی سیاسی آشکار آنان در قبال "اشغال خاک کردستان" از سوی قدرت های منطقه‌ای و همه اتفاقات دیگر در دوره اخیر تنها با خیانت کردن این یا آن حزب و جریان سیاسی جواب نمیگیرد. فراتر از خیانت، این واقعیت را نمایان میکند که جریانات سیاسی در کردستان که جنبش های متفاوت را در کردستان به رسمیت نمیشناسند و فعالیت خود را بر محور "یک ملت و یک خواست" تعریف کرده‌اند، هر کدام به فراخور موقعیت خود برای تبدیل شدن به "چیزی" راهی را میروند که باید بروند. واضح است که آنان جریاناتی ملت باور نیستند و نمیتوانند باشند، آنان قدرت باورند و برای رسیدن به قدرت، البته با نام ملت و سوار

ریاکارانه بر خواست عادلانه همان ملت، آن گونه سیاست میکنند که تا کنون کرده‌اند.

در هر حال گفتیم بحث بررسی موقعیت ناسیونالیسم نیست. هدف این بود که گفته شود با توجه به چنین موقعیتی که این گرایش اجتماعا از آن برخوردار است و روندی که در پیش دارد و هر روز بیشتر با خواست مردم کردستان فاصله میگیرد، چنین گرایشی عملا نمیتواند از وزن سنگینی در پیشبرد سیاست های کلان کومله برخوردار باشد.

گذشته از آنچه که گفته شد، ادعای "بی توجهی کومله به جنبش ملی" که از سوی این تمایل به کومله نسبت داده میشود، از کوچکترین حقانیتی برخوردار نیست. کارنامه فعالیت کومله حداقل در دفاع از حق عادلانه رفع ستم ملی در مقایسه با کارنامه دیگر جریانات فقط در این رابطه ما را از هر توضیحی بی نیاز میکند. اما با این وجود باید پذیرفت مدعیان "بی توجهی کومله..." با اتکا به مواردی از اسناد و مصوبات کومله که چنین جهتی را با خود بهمراه دارد، سعی دارند ادعای خود را مستند سازند، اما این موارد از اسناد و مصوبات راهنمای فعالیت عملی کومله نبوده است. همین واقعیت یکی از عمده‌ترین دلایل وجود کشمکش و بحران در درون کومله را شکل داده که همواره از منظری دیگر و تمایل دیگر مهر "غرق شدن کومله در جنبش ملی" را خورده است. بنابراین با اتکا به کمیوهای موردی در این یا آن مصوبه تشکیلاتی، نمیتوان فعالیت کومله را به بی توجهی به جنبش کردستان ارزیابی کرد.

### کومه له ، غرق شدن در جنبش ملی!

در این شکی نیست که کومه له به عنوان یک جریان چپ و کمونیست تحت تأثیر گرایشات مختلف در چپ بوده است. نگاهی به تاریخ شکل گیری کومه له از ابتدا و ادامه این فعالیت تا قیام ۵۷ و پس از آن نیز این واقعیت را می‌رساند. اگر نخواهیم بحث را در بازگو کردن این تاریخ که بارها در باره آن گفته شده است به درازا بکشانیم، باید تأکید کرد که کومه له پس از درگیر شدن در یک جنبش واقعی در کردستان ، برای جواب به نیازهای واقعی این جنبش بویژه پس از تحولاتی اجتماعی که این جنبش در تفاوت با گذشته خود از سر گذرانده بود، هیچگاه جریان و سکت بسته‌ای نبود و یا نمیتوانست چنین باشد. برعکس همواره در تلاش بود که خود و جنبشی را که جایی در آن دارد و خود را برای هدایت و رهبری کردن آن آماده میکند، با جنبش های اعتراضی سراسری ربط دهد و مسیر فعالیت خود در ارتباط با تحولات فکری چپ در سطح سراسری و جذب افکار رادیکال و پیشرو در میان این چپ را دنبال کند، ارتباط گسترده باجریانات چپ در همین دوران و بویژه بدنبال ارتباط با جریان "اتحاد مبارزان کمونیست" که در تقابل با چپ موجود در ایران، افکار رادیکال و پیشرویی را به جنبش عرضه کرده بودند، نشان از این واقعیت دارد. پس از یک دوره رونق کار عملی و کار فکری در این ارتباط ، با آغاز سرکوب انقلاب، بویژه پس از خرداد ۶۰ ما با وضعیت دیگری روبرو میشویم . در ایندوره بدنبال تهاجم ارتجاع اسلامی به انقلاب در ایران ، سرکوب و عقب نشانندن آن،

شاهد دوره‌ای افت در مبارزات و در مجموع محدودیت‌هایی در مسیر مبارزه سیاسی و طبقاتی هستیم. اما و اگرها اینجا و آنجا شنیده می‌شود، همزمان جنبش مقاومتی که در مقابل تهاجم رژیم به کردستان شکل گرفته بود نیز رفته رفته با محدودیت روبرو می‌گردید که بدون شک بر فعالیت کومه‌له و چگونگی ادامه کاری آن بی تأثیر نبود. کومه‌له با ترک مناطق آزاد به سمت مرزها عقب نشینی کرد. در چنین فضایی و در جواب به محدودیتهای شکل گرفته بویژه پس از ضربه خوردن و پراکنده شدن اکثر جریانات چپ بود که تلاش برای گذر از این محدودیت‌ها و تقابل با اما و اگرها، تلاش برای یافتن مسیر ادامه فعالیت آغاز شد.

تا جائیکه به کومه‌له مربوط است بدون آنکه بتوان مقطع زمانی مشخص و یا رویداد مشخص تشکیلاتی را مبنای چنین رویکردی تعیین کرد، اما واقعیت این است که تحولات سیاسی یا در یک مفهوم کلی همان محدودیت‌ها در مسیر مبارزه سیاسی و طبقاتی، منشا شکل‌گیری تلاش‌هایی برای گذر از موقعیت پیش آمده شد. البته در این مقطع نیز کومه‌له بدون ارتباط با چپ و بدون تأثیر پذیرفتن از چپ برای عبور از این وضعیت نبود. تمایل به برجسته کردن آرمان‌ها و باورها و تعریف وظایف کلان حاصل از آنها، تلاشی در میان چپ بود که برای گذر از محدودیت‌ها تقویت شد. به عبارت دیگر آرمان و باورها به کمک آمدند تا جوابی برای گذر از محدودیتهای ناشی از آن باشند.

واضح است که برجسته کردن آرمان‌ها و باورها برای جریانات سیاسی چپ و تعریف وظایف کلان از جمله در حزب و کومه‌له، نمیتواند ایرادی

داشته باشد اما، ایراد وقتی خود را نشان میدهد که این باورها و آرمانها و وظایف حاصل از آنها، نتوانند با وضعیت واقعی برای تغییر در آن انطباق داشته باشد و به این اعتبار نتواند معنای عملی پیدا کنند. اگر چنین شد، در اینصورت فقط در سطح احکامی باقی خواهند ماند که با اتکا به آنها میتوان خود را راضی کرد که گویا جواب محدودیتها را داشت. به عبارت دیگر این نه ما یا باورهای ما و وظایف ما است که باید به منظور ایجاد تغییر در شرایط موجود مسیر چگونگی این تغییر را دنبال کند، برعکس این شرایط پیش آمده بود که میبایست با باورهای ما که البته بصورت احکامی که حقایق انکار ناپذیری نیز در آمده بودند، انطباق یابد.

بدون آنکه هدف ساده کردن مسئلهای چنین پیچیده ای باشد، زیرا در این رابطه لازم است زمینههای تاریخی، سیاسی و اجتماعی شکل گیری چنین گرایشی در چپ بطور کلی و در کومهله و حزب کمونیست بطور مشخص مورد ارزیابی قرار گیرد که در حوصله و یا توان این نوشته نیست، اما اجمالا میتوان گفت که چنین رویکردی شاید عمدتاً به تحولاتی نیز مربوط گردد که چپ و کمونیسم در ابعاد جهانی از سر گذراندند. مهمترین این تحولات و یا حداقل نتیجه حاصل از آن، فاصله ای بود که کمونیسم با جنبش طبقه کارگر پیدا کرد، بدنبال این فاصله بود که سوسیالیسم علمی مسیرهای دیگری پیمود. سوسیالیسم علمی به معنی آگاهی طبقاتی که با مبارزه طبقاتی کارگران عجین شده باشد، دیگر وجود نداشت. بدنبال این تحولات بود که نظریه از جنبش انقلابی مستقل شد و

همین واقعیت مضمون آن را نیز دگرگون کرد. اندیشه‌های مارکس به طور روز افزونی سرشت یک "نظام" را پیدا کرد که ظاهراً مبتنی بر ارزش‌های صرفاً علمی یا همان اندیشه‌های انقلابی مارکس بود، یا به عبارت دیگر ظاهراً رادیکال بود اما در حقیقت جدا از پراتیک انقلابی و مبارزه طبقاتی بود، به یک مکتب ایدئولوژیک بدل شد که مارکسیسم را از مضمون انقلابی خود تهی کرد. با این مختصر می‌خواهم بگویم که چنین نگرشی بدنبال پیش آمدن محدودیت‌ها عملی در مسیر مبارزه طبقاتی، در چپ و در میان ما نیز امکان بروز یافت.

یا شاید بتوان گفت، همانطور که انسان در آفرینش تاریخ خود آنگاه که در برابر خطرها و تردیدها و بلا تکلیفی‌های به نیرویی توسل می‌جوید که با اتکا به آنها تداوم راه تکنونی را از آن بشارت گیرد و ادامه راه را مطمئن سازد و یا به عبارت دیگر، هنگامی که تداوم راه گذشته مورد تهدید قرار گرفت، با اتکا به همان نیروی ناشناخته آینده‌ای را اختراع میکنند تا آرامش (یا ادامه مسیر) را به آنها باز آورد، به معنایی گرایشی در چپ نیز وقتی که در برابر ناملایمات و محدودیت‌های ناشی از تحولات سیاسی روبرو می‌گردد، به جای روبرو شدن با آنان و تلاش برای یافتن جواب، به باورها و آرمان‌های خود یا به قول مارکس به همان ایده آرمانشهری خود پناه می‌برد تا بلکه بدین وسیله با نشانیدن اراده، خواست و تمایل خود به جای حرکت واقعی تحول تاریخی و پیشبرد مبارزه سیاسی و طبقاتی با همه پیچیدگی‌هایش، نتیجه دلخواه از آن گرفته و ادامه مسیر را با اتکا به همان اراده و خواست و تمایل خود بر

اساس درکی دگم اندیشانه از مارکسیسم اعاده کرده باشد. اگر بخواهیم تأثیرات چنین رویکردی را در کومهله دنبال گیریم ، باید گفت:

کومهله نیز برای گریز از محدودیت های پیش رو از این نوع نگرش در چپ تأثیر پذیرفت، البته مسئله همانطور که قبلا نیز گفته شد پیچیدگی های مربوط به خود را دارد ، شاید آنچه گفته شد تنها گوشه‌ای از چگونگی این تحول و تأثیرات آنرا نشان دهد. بهرحال قصد این بود که گفته شود، در نتیجه تحولات مهمی که در ابعاد جهانی بوقوع پیوست مارکسیسم از مضمون انقلابی خود تهی گردید و تشعشعات یا ترکش های چنین تحولی دامن چپ در ایران و از جمله کومهله را نیز البته در اشکال مختلف و طی پروسه ای به همان اندازه پیچیده گرفت. از عوارض چنین تحولی کمونیسمی رواج یافت که همه مسایل مربوط به مبارزه پیچیده طبقاتی را ساده می کرد، به این ترتیب کمونیسم این گرایش از علم دور شده و شکل مکتبی را به خود میگیرد که برای همه چیز به خیال خود جواب حاضر و آماده‌ای دارد. از اینرو **حزب (فرقه) خود** و در ادامه هر کس خود را منشأ و مبدأ کمونیسم مارکس میپندارد، تقابل با خود را تقابل با کمونیسم مارکس معرفی میکند و خود و حزب خود را به رهبران خود گمارده طبقه کارگر ارتقاء میدهد ، خود بزرگ بینی و برخورد از بالا به طبقه کارگر رواج می یابد و سرانجام کمونیسمی پا گرفت که در آن استدلال به کمک اعتقاد آمد و نه بر عکس.



اگر بخواهیم این کلیات را بیشتر در سطح مشخصتری که مربوط به بحث بحران در کومه‌له باشد دنبال کنیم، باید به این سؤال جواب دهیم که بازتاب چنین رویکردی در کومه‌له چگونه بود و تأثیرات آن در شکل دادن به بحران‌های درونی در کجاست؟ طبیعی بود که کومه‌له تلاش داشت خود را در نتیجه فشار حاصل از محدودیت‌های پیش آمده رها سازد یا به عبارت دیگری که آنزمان فرموله شده بود، خود را از "دایره تنگ جنبش ملی" بدر آورد، در نتیجه راه کار این تمایل، پذیرای تعریف وظایفی در راستای تحقق آرمانهای بزرگتری شد (تشکیل حزب کمونیست در چنین مقطعی به هدف فوری فعالین کومه‌له تبدیل شد) و به این اعتبار افق دیگری را که گویا در تقابل با "قرار گرفتن در دایره تنگ جنبش ملی" بود پیش پای خود دید. چنین رویکردی نیز در کومه‌له بمرور و طی پروسه‌ای جا باز کرد و به ما چنین تبیینی را داد که گویا محدودیت‌های پیش آمده مربوط به کار اصلی و وظایف اصلی ما نیست، آنها (وظایف اصلی ما) همچنان در "رونق" و "شکوفایی" هستند و این فقط فعالیت‌های "فرعی" و یا مواردی از "تاکتیک‌های" ماست که دچار محدودیت شده است. "دایره تنگ جنبش ملی" اسم رمز چنین نگرشی بود و به این ترتیب جنبش انقلابی کردستان از نظر این تمایل به جنبش ملی تنزل یافت تا به فرع سیاست‌های کومه‌له رانده شود.

بی دلیل نیست وقتی فعالیت کومه‌له در کردستان به فرع اهداف و سیاست‌های سراسری ما تبدیل شد، تشکیلات کومه‌له نیز به شاخه‌ای از حزب سراسری تبدیل شد و همگی ما در نتیجه تأثیرات چنین رویکردی به

استقبال این نگاه رفتیم. به یاد دارم آن وقت می‌گفتیم: "اگر جنبش کردستان با محدودیت روبرو شده، محدودیت ما و جنبش ما نیست زیرا کار و وظایف ما از افق دیگری که عبارت باشد از سازمان دادن انقلاب کارگری و برقراری سوسیالیسم در ایران و حتی در مواردی صحبت از انقلاب جهانی نیز میشد، استنتاج میکنیم. می‌گفتیم، محدودیت‌ها به جنبش دیگری در کردستان، جنبش ناسیونالیستی مربوط است".

در راستای این جهت‌گیری یا به عبارت دیگر این افق سیاسی بود که کومه‌له میبایست چون یک جریان چپ و کمونیست اگر در کردستان هم فعالیت میکند اگر در یک جنبش مقاومت شرکت میکند و اگر تلاش دارد هژمونی در این جنبش راتأمین کند، میبایست همه این اقدامات از نظر این تمایل و گرایش، فرع سیاست و جهت‌گیری کلان‌تر کومه‌له در راستای سازمان دادن انقلاب کارگری و برقراری سوسیالیسم قرار گیرد. (این فرع بودن کردستان در فعالیت کومه‌له را بعداً در اسناد پیدا خواهیم کرد)، به عبارت صریح‌تر، مرکز صقل سیاست‌ها و جهت‌گیری‌های کومه‌له اگر بخواهد بماند و رشد کند، در "دایره تنگ جنبش ملی" که در حقیقت اسم رمز دور کردن کومه‌له از کردستان و پیشبرد وظایفش چون یک جریان چپ و کمونیست بود، جستجو نمیشود، بلکه در تعریف خود به عنوان نیرویی که سازمان دادن انقلاب کارگری و برقراری سوسیالیسم را بر دوش دارد، معنا خواهد یافت، نیرویی که در واقع پندارهای خود را جایگزین شرایط سیاسی و اجتماعی و مسیر پر پیچ و خم مبارزه برای دست‌یابی به آنان میکند. همان رواج یافتن کمونیسمی که همه مسایل

مربوط به مبارزه پیچیده طبقاتی را ساده کرده و جواب حاضر و آماده همه مسائل و پدیده‌های پیچیده اجتماعی را در جیب دارد.

مسئله شاید مقداری پیچیده به نظر برسد و شاید در نگاه اول نتوان به چنین تبیینی ایراد داشت، واضح است که کومه‌له چون یک جریان چپ و کمونیست میبایست چنین افقی را در فعالیت‌های خود در کردستان دنبال کند، اما نکته ظریف اینجاست که این آرمان و افق و این سیاست‌ها و جهت‌گیری‌ها چگونه میتوانند در کردستان با توجه به ویژگی‌های آن معنا شوند؟ چون اگر کومه‌له توانست به یک جریان با تئوریت اجتماعی تبدیل گردد، به این دلیل بود که در یک بزنگاه تاریخی، خود را با حرکت و جنبش مردم یا همان جنبش مقاومت عجین کرد، جنبشی سیاسی که همزمان با خواست و مطالبات اکثریت مردم کارگر و زحمتکش کردستان در تمایز با گذشته خود، (وجود جنبش‌های متفاوت) با گذشت از فراز و نشیب‌هایی تا به امروز همچنان ادامه دارد، فرعی کردن دخالت در این جنبش با همه خواست و مطالباتش جنبش برای زندگی و جنبش برای رفع ستم ملی) عملاً میدان خالی کردن برای دیگر افق و گرایش سیاسی در کردستان است. واضح است که کومه‌له عملاً چنین نکرد و همین "عملاً چنین نکرد" بر "غرق شدن کومه‌له در جنبش ملی" تعبیر گردید و گویا کومه‌له به امر سازمان دادن انقلاب کارگری بی توجه است و همین ارزیابی کشمکش سیاسی و تشکیلاتی را در مقاطع مختلف دامن زد. دیدیم که کومه‌له با شرکت خود در یک جنبش انقلابی مسیر اجتماعی کردن کمونیسم را عملاً دور از رادیکال‌نمایی پیمود.

بهرحال، همانطور که بعداً خواهیم دید، تا جاییکه بر تمایلی که کومه‌له را غرق در جنبش ملی ارزیابی میکند، مسئله اصلی در فرعی کردن جنبش کردستان در تعریف وظایف کومه‌له، فرهنگی در سیاست و فعالیت تشکیلاتی ما راه انداخت که کومه‌له را نه بر اساس وظایفش در مسیر آن افق و آرمان در یک جنبش معین با ویژگی های معین، بلکه بر اساس پیشبرد وظایفی در راستای انقلاب کارگری و تحقق سوسیالیسم در ایران مورد ارزیابی قرار میداد. همه به یاد داریم که در بحران اول و پیدایی جریان موسوم به کمونیسم کارگری دقیقاً با همین تبیین به سراغ نقد فعالیت کومه‌له در کردستان آمد، کومه‌له را غرق در جنبش ملی و ادغام در ناسیونالیسم تعریف کرد، همانطور که در بحران و کشمکش اخیر این تبیین دوباره سرباز کرده است، در هر دو مورد با تکیه بر آرمان و باورهای مشترک، اما کومه‌له را نه با معنا کردن واقعی چنین افق مشترکی در جنبش کردستان یا ادامه همان مسیری که کمونیسم را اجتماعی کرد، بلکه در راستای پیشبرد وظایف استراتژی حزب که همان سازمان دادن انقلاب کارگری و تحقق سوسیالیسم باشد، ارزیابی می‌گردد.

### در عمل چگونه اتفاق افتاد؟

پس از تشکیل حزب که خود داستان جداگانه‌ای دارد، از آنجا که این حزب عملاً از تبدیل شدن به یک حزب توده‌ای و کارگری بازماند، کومه‌له عملاً و در دنیای واقعی عهده دار پیشبرد استراتژی حزب و وظایف آن گردید، چون حزب کمونیست هرچه بود کومه‌له بود... و به

این ترتیب از نظر این تمایل، کومه‌له برای رها شدن از " دایره تنگ جنبش ملی"، کار و وظیفه خود و عجین شدن با جامعه‌ای که محصول آن بود را باید به فرغ و ظایف مهمتر و سراسری تری تبدیل کند، این نتیجه همان تمایلی بود که با پیش آمدن محدودیت ها، افق و آرمان ها یا به قول مارکس پندارهای خود را جای واقعیات سرسخت مبارزه سیاسی و طبقاتی مینشانند. البته ناگفته نماند که همه ما در کومه‌له از ابتدا دلخوش بودیم که در مقابل محدودیت ها راهی پیدا کردیم اما همانطور که گفته شد چندی نگذشت معلوم شد حلقه واسط بین افق و آرمان هایمان با پراتیک واقعی در کردستان را که عبارت باشد از عجین شدن کومه‌له با جنبش کردستان با همه ویژگی های آن، در نگرش تمایلی که به آن دلخوش کرده بودیم **فرعی** شده است و آن تمایل در تلاش است فعالیت کومه‌له در کردستان را به حاشیه فعالیت در راستای استراتژی سیاسی خود براند. متأسفانه این اتفاق افتاد و ما جلوی چشم خود عملکرد چنین تمایلی را در کردستان عراق علیرغم اینکه چپ در این جامعه میتوانست و ظرفیت آنرا داشت که مسیر دیگری داشته باشد، شاهد بوده و هستیم.

واضح است که این فرعی کردن فعالیت در کردستان، نه از روی بد نیتی و گویا خیانت و از پشت خنجر زدن، بلکه وقتی به جای رویرو شدن با واقعیات سرسخت مبارزه سیاسی و طبقاتی آرمان ها برجسته میشود و پندارها جای شرایط سیاسی و اجتماعی مینشینند و وقتی که اراده کردن کمونیست ها جای پراتیک اجتماعی را میگیرد، واضح

است که جنبش کردستان در فعالیت ما جایگاهی بیش از یک تاکتیک نخواهد داشت و از اینرو جریان کومهله نباید خود را تماما به آن مشغول کند!، طبق تعریف، کومهله اهداف بزرگتری دارد. اما غافل از اینکه تحقق همان اهداف بزرگتر از همین مسیر و در رودرو شدن با همان محدودیت ها و موانع میگذرد، آنچه که جایگاهی در تعقل جریان "چپ آرمانشهری" راهی نداشته و کماکان ندارد....

مانیفست در توصیف چنین کمونیسمی میگوید: "از نظر سوسیالیست ها و کمونیست های آرمانشهر، کنش ابتکاری و شخصی ایشان باید جایگزین کنش تاریخی و شرایط آفریده پندار آنان باید جایگزین شرایط تاریخی {گردد}، راهایی و تشکل جامعه به ویژه بر اساس نسخه های این مخترعان باید جایگزین تشکل تدریجی و خود انگیخته پرولتاریا شود". ( مانیفست کمونیست ۳- سوسیالیسم و کمونیسم انتقادی- آرمانشهری ).

همین جا لازم است اشاره کنم که چنین تمایل و نگرشی یا بهتر است بگویم چنین فرهنگ سیاسی اگر چه بدنبال محدودیت در مسیر فعالیت توانست چون یک فرهنگ سیاسی و تشکیلاتی عمل کند و فرهنگ برج عاج نشینی را تا حدودی در حزب و کومهله جا بیندازد و خود را بس والاطر از تمام مبارزات طبقاتی بیندارند، " شکل نارس مبارزه طبقاتی و محیط پیرامون آنان موجب میشود تا این گونه سوسیالیست ها خود را در جایگاهی بس والاطر از تمام مبارزات طبقاتی بیندارند." ( مانیفست کمونیست ، همانجا )

اما واقعیت این است که این پروسه به آسانی پیش نرفت زیرا که عملاً از سوی کومه‌له و فعالین این جریان که درگیر یک جنبش واقعی بودند تماماً پذیرفته نشد، نپذیرفتن نه به معنای تقابل فکری با آن سیاست‌ها و جهتگیری‌ها و باورها و افق و آرمان مشترک، بلکه به معنای دوری از این فرهنگ سیاسی و به جای آن عملی کردن آن سیاست‌ها و جهتگیری‌ها در یک جامعه معین با ویژگی‌های معین و پیچیدگی‌ها مربوط به آن بود یا به عبارت دیگر به معنای عجین کردن کومه‌له با جنبش انقلابی در کردستان و جا انداختن فرهنگ سیاسی مبنی بر خود را بسی والتر از مبارزه طبقاتی ارزیابی نکردن بود (که در اسناد و مصوبات ما به فراوانی میتوان سراغ گرفت). به این دلیل، در کنار چنین فرهنگی از مبارزه سیاسی همواره شاهد تلاش تمایلی در کومه‌له هستیم که خود را در مقابل سرنوشت یک جنبش معین مسئول میدانست، این تمایل با تأکید بر باورهای مشترک، در صدد بود و کماکان هست که آنها را در فعالیت خود در کردستان معنا کند و اتفاقاً همان مند و روش در فعالیت خود که توانست کومه‌له را به جامعه خود مربوط کند، در سیاست‌ها و جهتگیری‌های خود دنبال کند. تمایلی که توهم غرق نمیشد و سعی میکرد پای در زمین داشته و در جنگیدن با محدودیت‌ها مسیر پیشروی را هموار کند، و این پایه‌ای‌ترین دلیل برای بروز کشمکش‌های تشکیلاتی و بحران سیاسی متعاقب آن بود و هست.

در حقیقت اگر کسی از بیرون به تشکیلات حزب و کومه‌له نگاه کند، این تشکیلات را همیشه در حال جدال سیاسی و فکری و تشکیلاتی

گرایشات و تمایلات مختلف میبیند ، این جدال گاه آشکار چون دوران فعلی و دوران دیگر بحران ها و گاه نهان بود که خود را در در لابلای مصوبات حزبی نشان میدهد، نگاه دقیقتر به اسناد و مصوبات حزبی این حقیقت را به مانشان میدهد. میتوان نشانه هایی از پندارگرایی و تعین سیاست بر اساس آرمان ها و آرزوها را در آنها رصد کرد که کومهله را در اوج رادیکال نمایی به حاشیه تحولات میراند، همچنین میتوان نشانه های بسیاری نیز از تعین سیاست و جهت گیری به اساس جهت گیری انقلابی و رادیکال در جامعه مورد نظر را در این اسناد سراغ گرفت که فعالیت کومهله را در مسیر یک استراتژی سوسیالیستی ترسیم و تعریف میکند.

شاید تذکر این نکته لازم باشد که از آنچه گفته شد نباید تقابل حزب کومهله را برداشت کرد و منظور چنین نیست، همانطور که بعدا نیز خواهم آمد مشکل اساسا از حزب کمونیست نبود، بلکه از لانه کردن تمایلات سیاسی در پس تحولات سیاسی در کومهله نیز بود که مورد بحث است. اینکه چنین تمایلاتی، چه تمایلی که "کومهله را غرق در جنبش ملی" ارزیابی میکند و چه تمایل بر عکس آن، همواره در درون کومهله با تنش روبرو بوده اند ، گذشته از دلایل دیگر که شرح آن رفت، وضعیت واقعی جامعه کردستان و پتانسیل های واقعی جنبش انقلابی در کردستان بویژه تحولات سیاسی چند دهه اخیر زمینه پاسخگویی کومهله را به مسائل مربوط به این جنبش و تعین سیاست ها و جهتگیری هایی که کومهله را به جامعه خود مربوط میکرد، بدون



شک در این رابطه بسیار مهم بودند. در یک کلام، معنا کردن افق و آرمان سوسیالیسم در کردستان و به این اعتبار گره زدن فعالیت کومه‌له به کردستان، آن اختلاف یا ناهماهنگی در ارزیابی از موقعیت کومه‌له بود که بارها در اشکال مختلف اما با رویکردی مشابه خود را نشان داده است.

**اما از یک زوایه دیگر به مسئله نگاه کنیم که تمایل "چپ پندارگرا" چگونه**

**کومه‌له را از جامعه خود و مسائل مربوط به آن دور میکرد؟**

تشکیل حزب کمونیست ایران در شرایطی از یک تمایل و جهت‌گیری در میان کادرهای کومه‌له به یک امر بالفعل و فوری در آمد که گفتیم جنبش سراسری بویژه پس از خرداد ۶۰ درهم شکسته شد، جنبش کارگری و فعالین این جنبش که میبایست ستون و پایه اصلی شکل دهنده حزب خود باشند، کاملاً در حال عقب‌نشستن و پراکنده شدن بودند، و جنبش مقاومت در کردستان نیز رفته رفته در تمام عرصه‌های موجودیت خود با محدودیت‌های بیشتری روبرو میشد، جریان‌ات سیاسی چپ زیر تهاجم ارتجاع اسلامی متحمل ضربات سختی شده، منحل و یا پراکنده شدند. درست در این مقطع ما به پای تشکیل حزب کمونیست ایران رفتیم، اگر بپذیریم که "حزب کمونیست از انقلاب پرولتری نتیجه میشود و باید پاسخگو به نیازهای انقلاب پرولتری باشد"، تأکیدی که قبل از تشکیل حزب بارها البته بدرست از زبان و قلم فعالین حزب جاری شده بود، اما واقعیت این است که پرولتاریای ایران در مقطع تشکیل حزب،

در تدارک انجام انقلاب پرولتری نبود، حزب به به جای ابزار پیشبرد مبارزه طبقاتی کارگران به ابزار تقویت روحیه چپ تبدیل شد. با وجود این اشتباه است که بحران ها و کشمکش های بعدی در کومهله را تماما به تشکیل حزب کمونیست ایران مربوط دانست، همچنین اشتباه است که فکر کنیم که گویا با کنار زدن حزب کمونیست ایران همه عوامل مربوط به کشمکش یا بحران درونی حل میشود و کومهله با بحران و کشمکش در این شکل روبرو نخواهد شد. تمایلی که کومهله را به دلیل وجود حزب کمونیست به بی توجهی به جنبش ملی متهم میکرد و با چنین تبیینی سیاست های انقلابی و رادیکال کومهله را در کردستان به چالش میکشید، جدا از اینکه خود نتوانستند الگوی بهتری را ارائه دهند. گذشته از آن امروز حتی به نسبت جنبش رفع ستم ملی که سنگ آنرا به سینه میزنند، بیگانه تر شده اند. در حقیقت حزب کمونیست ایران خود معلول وجود تمایل و گرایش در میان چپ و بطور برجسته تر در میان ما بود که به جای ارزیابی واقعینانه از جامعه مورد نظر خود، به جای روبرو شدن با محدودیت ها و مشکلات پیش رو و تلاش برای یافتن راه، سعی میکرد با برجسته کردن آرمان ها یا برداشتن گام های بزرگ که مصداق برداشتن سنگ بزرگ است، چنین محدودیت ها و مشکلاتی در مسیر فعالیت دور بزند، باورها و آرمان هایی که جواب امروز و محدودیت های پیش رو نبودند، ما را امیدوار به آینده میکردند و افق دوردستی را در مقابل ما میگشودند. البته باید گفت، تمایل و گرایش که از آن حرف زدیم یعنی چپ پندارگرا، افق را نه دور دست بلکه تحقق آنرا همین

امروز معرفی میکرد . شیفته کوچکترین حرکت اعتراضی و سیاسی میشد، از هر حرکت و اعتراضی، انقلاب و سوسیالیسم همین امروز را نتیجه میگرفت ، جامعه را مرتبا در گردش به چپ ارزیابی میکرد اما خود چون یک جریان متشکل چپ جایی در این جامعه پر متحول نداشت ، تلاش برای کنار زدن موانع و هموار کردن مسیر انقلاب کارگری را با چوب ارتداد میراند ، زیرا انقلاب کارگری را قریب الوقوع و همین امروزی مینداشت . بنابراین، مشکل حزب کمونیست ایران نیست و بلکه مشکل آن رویکرد در مبارزه سیاسی و طبقاتی است نه در میان ما بلکه در کل چپ نیز به جای رویرو شدن با واقعیت با شعار و جنجال و هیاهو کردن و البته با نام مارکس و انقلاب و سوسیالیسم و کارگر، از آن میگریزد.

اگر از این بخش نتیجه گری شود ، میتوان گفت که استراتژی سیاسی حزب کمونیست ایران یعنی تحقق سوسیالیسم همین امروز در ایران از طریق سازمان دادن انقلاب کارگری، عملا به استراتژی سیاسی و وظیفه جدی کومه‌له تبدیل شد. زیرا حزب کمونیست ایران اگر چه در ابتدا خواست کارگری و توده‌ای شدن را شرط پیشبرد و تحقق استراتژی سیاسی خود تعریف کرده بود ، اما به دلایل متعدد (که در نوشته چرا حزب کمونیست کارگری نشد به آن پرداخته شده است ) از انجام این امر مهم تا به امروز پس از گذشت چهار دهه باز ماند. حزب کمونیست ماند و کومه‌له به عنوان نیروی اصلی تشکیل دهنده آن ، از ایران حزب کمونیست، ماند کردستان که تنها جایی بود که حزب میتوانست ادعا کند که

سازمانش در آنجا جای پای در جامعه دارد. به بیان دیگر در نتیجه این وضعیت، کومه‌له بر اساس فعالیت در راستای آن دسته از وظایف که قاعدتا میبایست وظایف یک حزب سراسری و توده‌ای باشد مورد ارزیابی قرار میگیرد. یعنی کومه‌له عملاً جای حزب را گرفت و اگر به مسائل مربوط به کردستان در راستای تحقق همان افق سراسری توجه میکرد، دور شدن از "وظایف" خود و غرق شدن در جنبش ملی نام میگرفت و خود به عامل بروز بحران تبدیل میگردد که بارها شاهدش بوده و اکنون نیز هستیم ..

در کنار این وضعیت اما، گرایشی و جهتی در کومه‌له وجود داشت و دارد که عملاً در تلاش بود و هست که کومه‌له را به‌جامعه خود مربوط کند و معنای واقعی به پیشبرد استراژی سوسیالیستی در کردستان دهد، گرایش و تمایلی که زمینه تاریخی و عملکرد مربوط به خود را دارد، گرایشی که عملاً در تقابل با فرهنگ ناشی از رادیکال‌نمایی، فرهنگ کار واقعی و پیشبرد کاری مؤثر برای کم کردن با سنگین فشار بر زندگی مردم کارگر و زحمتکش را هدف داشت و دارد. آرمان و آرزوهای خود را معنا عملی میبخشد و در تلاش است که آنها را با واقعیات سرسخت مبارزه سیاسی و طبقاتی وفق دهد، میداند که کجا باید بجنگد و کجا باید عقب بنشیند و کجا امتیاز بدهد و کجا و چطور امتیاز بگیرد ... میداند که باید در همه عرصه‌های فعالیت اجتماعی حضور داشت و همه مسائل جامعه را مربوط به خود دانست.

### مسیر محتمل آینده چپ !

شاید لازم باشد که تأکید گردد ، اگرچه محدودیت ها در مسیر مبارزه طبقاتی نقطه عطفی برای پا گرفتن چپ پندارگرا از جمله در درون کومهله نیز به حساب میآید ، اما از طرف دیگر، اگر پراتیک معیار حقیقت باشد ، اگر حاصل عملکرد و پراتیک این بخش از چپ را در ایران و کردستان ( علیرغم هر اندازه صمیمیت در فعالیت آنان) با معیارهای واقعی تأثیر گذاری اجتماعی در تحولات سیاسی بسنجیم، باید گفت که درست به همان میزان نقطه عطفی هم برای بیان شکست این فرهنگ سیاسی در مبارزه طبقاتی و به حاشیه خزیدن آن در این مبارزه روبرو خواهیم شد. بویژه امروز با رو آمدن مبارزات کارگری و توده‌ای و تلاش برای گذر از محدودیت ها و ناملایمات در مسیر مبارزه طبقاتی، نه تنها در کومهله ، بلکه در کل چپ در ایران با به چالش کشیدن آن تمایل پندارگرایانه و گذر به شکل و شیوه دیگری از فعالیت که بتواند کمونیسم را امروزی کند، روبرو هستیم . قصد این نیست یکی را پایان یافته و دیگری را قطعیت یافته ارزیابی کنیم اما شواهدی در تحولات جامعه و انعکاس آن در میان جریانات سیاسی چپ شکل گیری چنین روندی را نشان میدهد . وضعیتی که امروز چپ متحزب همراه با حزب کمونیست ایران نیز صرفنظر از تعاریفی که از خود و موقعیت خود دارند، اما با موقعیتی که در دنیای واقعی هر کدام با گذشت چندین دهه فعالیت از آن برخوردارند ، به ما پایان یک دوره فعالیت چپ متأثر از تمایل فرهنگ پندارگرایی را اعلام میکند، اما در همین دوره در

جامعه و در کشاکش مبارزه سیاسی و طبقاتی نه تنها در ایران بلکه در ابعاد جهانی پس از سر گذراندن مدل هایی که تا کنون با نام کمونیسم و مارکس سخن گفته اند و عمل کرده اند و تقریباً همه ناموفق از آب در آمده اند، بارقه های فعالیت در شکل دیگری که بتواند کمونیسم را معنای عملی بخشد و آنرا توده ای کند، دیده میشود، اگر چه ضعیف است اما امیدوار کننده است، این کمونیسم اجتماعی که کومهله نیز به آن تعلق دارد و یا باید داشته باشد را باید تقویت کرد.

بنابراین اگر امروز از روش و رفتار و موقعیت " چپ متحزب موجود" در مسیر مبارزه سیاسی و طبقاتی گله مندیم، اما امید در عین شدن کمونیسم با تحولات سیاسی را از جایی دیگر از سیر رویدادها و روند مبارزه در جامعه میتوان سراغ گرفت. امروز در حالیکه "بخشی از چپ موجود" که خود را بر اساس بدست گرفتن شعارهای رادیکال و توهم پراکنی حول آن سرپا نگه داشته است، اما در مقابل کمونیسم اجتماعی، چه بسا در میان همین جریانات چپ و با اتکا به گرایش کمونیسم اجتماعی در درون همین جریانات، مجدداً روی پایه های اصلی خود و با تلاش برای عین شدن با مبارزات و اعتراضات کارگری و توده ای قد خواهد کشید. مسئله صرفاً میزان و درجه اجتماعی بودن این یا آن جریان نیست که گویا ملاک و معیار برای قرار گرفتن در این مسیر ارزیابی گردد، فراتر از آن، مسئله طرد آن نگرش و روشی از مبارزه سیاسی و طبقاتیست که خو را بسی والاتر از مبارزه طبقاتی میپندارد. اگر نتوان با جزئیات در این باره

گفت اما قدر مسلم این است که با هر آنچه که تا کنون با نام کمونیسم از سوی جریان پندارگرا معرفی شده و پراتیک شده فرق جدی خواهد داشت. ادای وظیفه در این جهت وظیفه هر کسی است که دلی در گرو زنده کردن انسانیت در جهنم سرمایه‌داری دارد، بدون شک تلاش امروز ما در نقد و کنار زدن گرایش‌هایی که با رادیکال‌نمایی اما حاشیه‌گزینی را برای چپ و کمونیسم بدنبال خواهد آورد، میتواند گامی در این راستا باشد. رهانیدن کومه‌له از زنجیری که هر بار با علم کردن شعارهای به ظاهر رادیکال به دست و پایش بسته میشود تا او را از جامعه خود دور کرده و از تأثیرگذاری بر این جامعه باز دارد، عملاً در خدمت آرمان سوسیالیسم است.

**ممکن است سؤال شود که رد پای چنین تمایلی را کومه‌له را از جامعه خود**

**دور میکرد در کجاست و چگونه میتوان رد پای آنرا در اسناد و مصوبات تا**

**کنونی جستجو کرد؟**

آنچه در اسناد رسمی ما حکایت از حضور تمایل پندار گرایانه دارد حاصل موقعیتی است که ما در آن قرار داشتیم که قبلاً صحبت آن شد، علاوه بر آن، اشاره به مواردی در این یا آن سند از جانب نگارنده این سطور به معنای تقابل با کل سند و یا نادرست دانستن کلیت این یا آن مصوبه حزبی نیست، چه بسا این اسناد و مصوبات هم اکنون نیز حاوی آن مواردی هستند که یک جریان کمونیست در کردستان برای فعالیت و رشد و گسترش جنبش سوسیالیستی در کردستان باید در دستور کار

داشته باشد. چرا چنین است ، این همان جدالی است که قبلا از آن گفته شده بود. بنابراین بدون آنکه کلیت آن ها را زیر سؤال رود اما مواردی را میتوان سراغ گرفت که خود به مستمسکی برای جریان و گرایش چپ پندارگرا تبدیل شده تا فعالیت کومله را با استناد به آن در تقابل با "خط رسمی" قلمداد کند و البته گرایش و تمایل دیگر ، ناسیونالیسم آنرا به بی توجهی کومله به جنبش انقلابی کردستان نسبت دهد. **از جمله:**

در سند استراتژی کومله در جنبش انقلابی کردستان در بخش مبانی استراتژی کومله مصوب کنگره ششم کومله که سنگ بنای چنین نگرشی را در کومله بنا نهاد ، آمده است : **بنابراین برای ترسیم خط مشی فعالیت آتی کومله هم به جای اینکه از یکی از عرصه‌های تاکتیکی فعالیت کومله یعنی مبارزه برای تحقق حق تعیین سرنوشت مردم کردستان شروع کنیم بایستی از اهداف کارگری کومله و نیازهای مبارزه طبقاتی کارگران در کردستان شروع کنیم و سپس به تاکتیک های کومله در مبارزه بر علیه ستمگری ملی هم برسیم** یعنی مبارزه بر علیه رفع ستم ملی نه در اهداف کارگری کومله میگنجد و نه ربطی به نیازهای مبارزه طبقاتی دارد. بی دلیل نیست از این مقطع به بعد تا نامی از کومله و کردستان و مبارزه برای رفع ستم ملی در کردستان چون یکی از مسائل مهم سیاسی در این جامعه برده میشود ، ارائه دهندگان چنین مباحثی ، "ناسیونالیست" و دارای "گرایش راست" خطاب میگردند. به یک تشابه در مدت توجه کنید، همه به یاد داریم که سال ها جریانات سیاسی در کردستان از جمله حزب دمکرات را نقد میکردیم که



میگفت، " اول مبارزه ملی و سپس مبارزه طبقاتی " در حقیقت این شعار برای پشت گوش انداختن مطالبات واقعی مردم کردستان برای برخورداری از یک زندگی انسانی بود، در کنگره ششم کومهله همان متد عمل کرد اما اینبار " اول مبارزه طبقاتی و سپس مبارزه ملی " ! گویی طبقه کارگر در کردستان همه آن مسائلی را که بر دوشش سنگینی کرده و میکند دستبندی کرده اول به تعدادی میرسد و بعد به تعداد دیگری از آنان، در مبارزه واقعی و در زندگی واقعی کارگران چنین اتفاقی نمی افتد، نمیتوان به طبقه کارگر در کردستان گفت فعلا کاری به مسئله ملی نداشته باش، اهداف کارگریت را بچسب بعدا به مسائل دیگر که جدا از اهداف توست میرسیم ! در نهایت تلاش این است که مبارزه برای رفع ستم ملی را از دایره اهداف و نیازهای مبارزه طبقاتی خارج شود. این شعار نیز در حقیقت برای پشت گوش انداختن یا به حاشیه راندن یکی از مسائل مهم سیاسی جامعه کردستان است که در اینصورت هر جریانی با اتخاذ چنین جهتی عدم درک دقیق خود را از جامعه و ویژگی های آن نشان داده است. ممکن است گفته شود که در عمل چنین نشد، بله میپذیریم چنین نشد یا کمتر چنین شد ، اما همین که در عمل نشد، تقابل را با دارندگان همان بینش و نگرش کنگره ششم پیش آورد که امروز مضمون یا محور اصلی بحران های تشکیلاتی را شکل داده است .

در این رابطه باید اضافه کرد که ، شکی در این نیست که تلاش کومهله برای نزدیک کردن طبقه کارگر ایران برای بدست گرفتن قدرت سیاسی است ، اما این جهت نمیتواند با دور کردن کومهله از مسیری

باشد که اتفاقا به همین منظور در تدارک فراهم کردن ملزومات به قدرت نزدیکتر کردن کارگران است و همین کار کومهله یعنی دخالت جدی در مسائل مربوط به کردستان که اتفاقا در توده‌ای کردن یک جریان کمونیستی نقش جدی داشت را از او گرفت و آنرا به **وظیفه فرعی** کومهله تبدیل کرد. در قسمت دیگری از مبانی استراتژی از مصوبات کنگره ششم کومهله آمده است: "**اگر میتوان ادعا کرد که مسئله ملی به نفع کل مسئله دموکراسی و حتی به نفع سوسیالیسم فرعی شده است و... این حاصل فعالیت کومهله است.** تحولات سیاسی در منطقه نشان داد که این "فرعی شدن" تحلیل و ارزیابی واقع بینانه ای نبوده است، اما آنچه آمد با بیان دیگر به ما میگوید، مسئله ملی نه ربطی به دموکراسی دارد و نه به سوسیالیسم! بنابراین باید پرسید،( البته از آن تمایل پرسید، چون کومهله چنین نکرد و دلیل کشمکش های درونی نیز هم همین جا بود )، اگر این ویژگی از دایره مطالبات کارگری در کردستان خارج است و از نیازهای مبارزه طبقاتی بیرون نمی آید و اگر ربطی به دموکراسی و سوسیالیسم ندارد و کومهله کارش فرعی کردن آن است، اصلا چرا در آن شرکت کنیم، چرا این همه زحمت و این همه تلاش و اصلا و چرا باید برای به پیروزی رساندنش استراتژی داشته باشیم؟

ممکن است این سوال طرح گردد که کومهله در رابطه با جنبش کردستان و ربط دادن خود به این جامعه از چیزی فرو گزاری نکرده است و ممکن است که گفته شود که اگر ما امروز از کومهله به عنوان

بستر چپ در کردستان میگوئیم . حاصل پراتیک سیاست ها و جهت گیری هاست که عملا کومهله سعی کرده است خود را به مسائل مربوط به جنبش انقلابی کردستان مربوط کند، دخالت کند و به سهم خود تأثیر گذار باشد ، قبلا در اینمورد گفته شده است اما برای تأکید بیشتر ، باید پذیرفت که چنین است و اتفاقا حرف هم این است که آنچه عملا کومهله به پیش میبرد در هماهنگی با تمایل تمایل چپ پندارگرا و فرهنگ ناشی از آن نیست که در میان ما لانه کرده است. بنابراین تا اینجا اگر حرف را خلاصه کنیم ، باید گفت که ، با بررسی بحران های تا کنونی و از جمله بحران اخیر است که متوجه آن جدال همیشگی در درون کومهله میشویم که قبلا به آن صحبت شد. هر گاه کومهله به فعالیت خود در کردستان رو میآورد و با توجه به ویژگی های این جنبش تلاش دارد که در راستای افق سوسیالیستی آنرا معنا کند و مهر خود را بر تحولات بکوبد، مورد سرزنش قرار میگیرد و به دور شدن از استراتژی حزب و انقلاب کارگری و .... مورد ارزیابی قرار میگیرد. زیرا با توجه به آنچه که در مواردی در اسناد آورده شده، گفته خواهد شد ، چرا کومهله باید یک تاکتیک معین را در اولویت فعالیت خود قرار دهد؟ اگر کومهله که مسئله ملی را به نفع سوسیالیسم فرعی کرده است ، چرا باید در این یا آن مقطع دخالت در آن و مسائل مربوط به آن را در اولویت فعالیت خود میدهد؟ چرا کومهله در کردستان با گرایشات دیگر سیاسی است وارد نوع معینی از مناسبات میگرددو چه ربطی به فعالیت کومهله برای نزدیک کردن طبقه کارگر به قدرت سیاسی دارد؟ چرا این همه انرژی و این همه امکانات صرف فعالیت کومهله در کردستان میگردد و چه

تناسبی با تخصیص آن با فعالیت سراسری دارد؟ طبق همین موارد از اسناد مگر قرار نبود این بخش از فعالیت چون یک تاکتیک معین ، کماکان به نفع دمکراسی و به نفع سوسیالیسم فرعی بماند!! و...

### انقلاب کارگری در کردستان!

قبلاً گفته شد که طی روندی وظایف یک حزب سراسری بر عهده کومهله گذاشته شد و کومهله نیز بر اساس پیشبرد و فعالیت در راستای این وظایف مورد ارزیابی قرار میگرفت ، در ادامه خواهیم دید که استراتژی حزب کمونیست ایران یعنی برقراری سوسیالیسم از طریق انقلاب گارگری نیز بر عهده جنبش انقلابی کردستان گذاشته میشود. توجه کنید " در استراتژی حزب کمونیست ایران در بند مربوط به "استراتژی ما در جنبش کردستان" آمده است :

**"استراتژی ما در جنبش کردستان برپایی انقلابی است که نیروی محرکه آن را مردم کارگر و زحمتکش تشکیل میدهند در این میان کومهله میکوشد برنامه سیاسی خود برای حاکمیت مردم در کردستان را به تأیید شورای نمایندگان سراسری مردم کردستان برساند و بلافاصله آن را به مورد اجرا بگذارد. این برنامه از همین امروز مبنای فعالیت عملی ما در کردستان خواهد بود؟"**

اینجا از برپایی انقلابی در کردستان صحبت میشود که نیروی محرکه آن را مردم کارگر و زحمتکش تشکیل میدهد. این استراتژی یک جریان کمونیستی است و چنین جریانی وقتی از انقلاب حرف میزند نباید غیر

از انقلاب کارگری یعنی برقراری سوسیالیسم هدف دیگری داشته باشد، زیرا در بند دیگر همین قسمت اشاره میکند که "با در هم شکستن نیروهای دولتی پس از انقلاب، امکان سازمانیابی یک حاکمیت شورای یعنی برقراری حکومت شوراها در کردستان فراهم میشود"

دقت کنید، در اینجا از انقلاب صحبت میشود! کدام انقلاب؟ گفتیم انقلاب کارگری منظور است، زیرا حرف از در هم شکستن ماشین دولتی است و فقط انقلاب کارگری است که چنین ظرفیتی دارد و چنین خواهد کرد، سؤال این است انقلاب کارگری عنوان شده در کجا قرار است اتفاق بیفتد؟ سند استراتژی جواب میدهد، در کردستان. البته یک جریان کمونیستی میباید از انقلاب بگوید در این ایرادی نیست. اما همین حزب باید بگوید این انقلاب در یک جامعه مشخص چون کردستان چگونه و از چه راهی ممکن است. اینجا صحبت از بر حق بودن انقلاب کارگری و بر حق بودن برقراری حاکمیت شورایی بطور کلی نیست اینجا صحبت از تعریف چنین استراتژی برای یک جنبش معین در کردستان است که تدوین کنندگان آن، تحقق آنرا چون مسیر راه تا رسیدن به اهداف خود امری ممکن و عملی میدانند و مردم یعنی کارگران و زحمتکشانشان را برای عملی کردن آن فراخوان میدهند. زیرا این برنامه از همین امروز مبنای فعالیت عملی ما در کردستان خواهد بود.

باید گفت که تحقق چنین استراتژی در کردستان با توجه به ویژگی های این جامعه، چندان هم فراهم نیست و ترسیم استراتژی انقلاب کارگری

در جنبش کردستان ، بار سنگینی است که نمیتواند بر عهده این جنبش باشد ، از اینرو امروز با "باید کردن" مسیر انقلاب کارگری و برقراي حاکمیت شورایی در کردستان چندان هموار نخواهد شد. کار ما کمونیست ها شناخت واقعی از جامعه مورد نظر و فراهم کردن و هموار کردن مسیر تغییر در جهت آرمان ها و پاروها است. صحبت از ایجاد شورای این یا آن شهر و روستا و یا ایجاد و سازمان دادن بنکه محلات در این یا آن شهر نیست، صحبت از برقراری حکومت شورایی در کردستان پس از درهم شکستن ماشین دولتی است. بیايد این استراتژی را در عمل معنا کنیم .

### حاکمیت شورایی در کردستان و مسیر تحقق آن!

اگر پس از در هم شکستن ماشین دولتی، حکومت کارگری در ایران همانطور که در استراتژی ما در جنبش کردستان آمده است عملی شد ، واضح است که برقراری حاکمیت شورایی در کردستان نیز ممکن میگردد، (تنها انقلاب کارگری از درهم شکستن ماشین دولتی ذینفع است) اما اگر حکومت کارگری نتوانست جا بگیرد و ماشین دولتی از جمله ماشین سرکوب در هم شکسته نشد و یا نیروی کارگران آگاه و متشکل در یک حزب سراسری ، نتوانست از چنان نیرویی برخوردار باشد که در صحنه تحولات سیاسی ایران حضور مؤثری داشته باشد ، آیا برقراری حاکمیت شورایی در کردستان ممکن است؟ حرف از استراتژی است، یعنی مسیر راه تا رسیدن به اهداف برنامه‌ای یا تحقق آرمان ها و باورهای خود ، در مسیر راه برای تحقق آنچه که ممکنش میدانیم یعنی

حاکمیت شوراها، اگر حکومت کارگری تأمین نشد و اگر کارگران و حزب کمونیست آنان از آنچنان نیرویی برخوردار نگردید که در معادلات سیاسی غیر قابل حذف باشد، در چنین حالتی تنها راه جدا کردن کردستان از ایران و ایجاد کشور مستقل است تا بتواند حاکمیت شورایی را در آن مستقر کرد. زیرا طبق این استراتژی مردم کردستان و نیروی محرکه آن یعنی کارگران و مردم زحمتکش از چنان آمادگی برخوردار هستند که بتوانند حاکمیت شورایی را تحمیل کنند! اگر چنین است و این آمادگی تأمین است، چرا باید منتظر ماند؟ در هر کجا امکان باشد حتی در کردستان انقلاب خود را به پیروزی میرسانیم!! بنابراین چون غیر از این حالت، یعنی غیر از جدا کردن کردستان، شدنی نیست که در ایران قدرت سیاسی در شکل دیگری غیر از قدرت کارگران و مردم زحمتکش باشد اما در کردستان شوراها حاکمیت داشته باشند. حالا، باید پرسید آیا جدا کردن کردستان ممکن است و آیا اصلاً واقعیتهایی در چنین سیاستی میتوان سراغ داشت؟ حقیقتاً چنین رویکردی بیشتر به آرزو کردن شبیه است. آنچه که در استراتژی ما آمده است در حقیقت بیان تعلق ایدئولوژیک است تا برنامه‌ای برای عمل. در مقابل آنچه آمد مدافعین برقراری حکومت شورایی در کردستان گفته‌اند:

"در شرایط فعلی هرگونه تعیین سیاست و تاکتیک مشخص برای شرایطی که هنوز به‌وقوع نپیوسته و توازن قوایی که هنوز ناشناخته است، برنامه‌ریزی برای آن سیاست و تاکتیک معین را تا سطح

استراتژی ارتقا می‌دهد و استراتژی سوسیالیستی را در عمل به حاشیه می‌راند."

باید تأکید کرد، که اتفاقاً برعکس این گفته ، شرایط وقوع پیوسته است نه تنها در کردستان ایران بلکه در گوشه و کنار دنیایی که ما در آن زندگی و مبارزه میکنیم ، مؤلفه‌های اصلی چنین شرایطی ناشناخته نیست و این مؤلفه ها و شرایط به وقوع پیوسته در مبارزه سیاسی و طبقاتی، برای درس گیری از آن و بکار گرفتن تجارب آن است نه تنها برای تفسیر کردن و گزارش دهی از آنان . اما بطور مشخصتر، باید پرسید، آیا تعین سیاست فقط مربوط به شرایطیست که بوقوع پیوسته و مربوط به توازن قوایی است که شناخته شده باشد؟ در اینصورت، وظیفه یک جریان پیشرو چیست ؟ باید منتظر بماند تا شرایط مشخص و توازن قوا شناخته گردد؟ اگر چنین جریانی منتظر ماند که همه چیز معلوم و مشخص گردد و فقط آنگاه اتخاذ سیاست کند، چرا باید چنین جریانی را پیشرو دانست؟ اگر همه چیز معلوم و مشخص شد، اتخاذ سیاست دیگر هنر نیست، هر بقال سرکوجه‌ای نیز میتواند به منظور رونق دادن به کسب و کارش سیاست و تاکتیک متناسب با شرایط پیش آمده را در پیش گیرد. تازه اگر همه چیز معلوم شد جایی برای چنین جریان منتظری نمی ماند که سیاست تعیین کند ، تنها سیاستی که میتواند تعیین کند قرار گرفتن در ته صف است.

گذشته از این موارد ، اگر صرفاً به شعار برقراری حاکمیت شورایی در کردستان پس از درهم شکستن ماشین دولتی اکتفا نکنیم و سعی بر این



باشد تا شرایط تحقق این شعار را در فعالیت خود و مسیر مبارزه ای که در پیش است منظور کنیم، باید به این سؤال جواب داد که این شکل از حاکمیت چگونه میتواند به خواست اکثریت مردم کردستان تبدیل گردد؟ در این صورت واضح است که نمیتوان تنها به تبلیغات در اندر فوائد " شورا خوب است" اکتفا کرد. حاکمیت شورایی بر پایه یک جنبش شورایی میتواند پا گیرد و جنبش شورایی آنگاه براه خواهد افتاد که توده‌های مردم کردستان ربط این شکل از حاکمیت را با کم کردن فشار بر زندگی خود و تحقق حقوق پامال شده خود از طریق حاکم بودن بر سرنوشت خویش لمس کنند و آنرا به خواست خود تبدیل کنند. اما باز هم باید پرسید که این مهم ( جنبش شورایی) چگونه و از چه طریقی میتواند به پیش رود؟ نیروی چپ در کردستان که پرچم چنین جنبشی را بدست دارد، باید به یک نیروی اجتماعی ارتقاء یابد، نیرویی که بتواند افق و سیاست های خود از جمله حاکمیت شورایی را چون یک گفتمان سیاسی در کردستان مقبولیت اجتماعی دهد. چنین نیرویی باید همین امروز در تندبیج های سیاسی و در همه لحظاتی که این مردم در مبارزه خود در مسیر تحقق خواست و مطالباتشان از سر میگذارند حضور داشته باشد، دخیل باشد، راهنما باشد، در شکست ها و عقب نشینی ها، در پیروزی و موفقیت ها همراه باشد. جریانی که همین امروز در قبال مسائلی که بر دوش همین مردم زحمتکش سنگینی میکند، دوری کند و از آن بیگانه باشد یا به فرع فعالیت خود تبدیلشان کند، بدون شک نمیتواند سیاست ها و جهت گیری هایش را با هر درجه از رادیکالیسم، زمینه اجتماعی برای ایجاد تغییر در وضعیت موجود ببخشد. چنین نیرویی باید همچنان

منتظر بماند که کی نوبت تعیین سیاست هایش خواهد رسید ، تا آنوقت البته تمایلات حاضر و آماده تکلیف جامعه را روشن کرده و آنرا به مسیر دیگری میبرند. که برده اند

واقعا باید پرسید که این چه نوع تدوین استراتژی است که فقط میگوید چه بشود و اما نگوید چگونه میشود و چگونه و از کدام مسیر ممکن میشود. بویژه از یاد نبریم حزبی به تدوین استراتژی میپردازد که در حال جنگ سخت سیاسی و طبقاتیست. در این جنگ کسی منتظر نمی ماند . در حقیقت حزب و جریانی میتواند مهر خود را در تندپیچ های سیاسی بر جامعه بکوبد که از هم اکنون آماده باشد و سیاست و استراتژی خود را طوری تنظیم کرده باشد که بگوید و نشان دهد که کدام مسیر ممکنتر و عملی تر است و از بیان صرف آرزوها دوری کند تا وقت خود در این مبارزه بی امان غافلگیر نشود و در ته صف جای نگیرد.

مسیر تأمین حاکمیت شورایی از کجا میگذرد؟ باید به تجربه کومهله رجوع کرد . زمانی کومهله با هر میزان درک از کمونیسم، مسیر اجتماعی کردن فعالیت خود و از این طریق مسیر اجتماعی کردن کمونیسم را تشخیص داد در جنبش مقاومت شرکت کرد، این شرکت امکان بسیج توده‌ای به کومهله داد و کومهله از این امکان برای تأمین خواست و مطالبات کارگران و مردم زحمتکش استفاده کرد و نتایج آنرا دوست و دشمن گواهی میدهند، بدون شرکت در جنبش مقاومت و جواب به آن مسئله‌ای که به صحنه سیاسی جامعه کردستان آمده بود ، کومهله امکان

بسیج توده‌ای را نمی‌یافت. مگر کم بودند جریان‌های چپی که از کومه‌له صاحب نامتر، دارای اتوریته اجتماعی بیشتر و امکانات فزونتر، اما در یک بزنگاه تاریخی، خود را از این مقاومت توده‌ای کنار کشیدند، عملاً با حاشیه خزیدند و نهایتاً نامی از آنان جزء در خاطره‌ها نماند. قصد اینست گفته شود که این متد و این روش از فعالیت کومه‌له است که باید در دستور باشد تا بتوان استراتژی خود را عملی و ممکن کرد. نباید پذیرفت که چنین روشی در نتیجه رادیکال‌نمایی در سایه بماند. در نتیجه چنین روش و متدی از فعالیت بود که امروز کمونیست‌ها در کردستان قدرت بسیج توده‌ای دارند، که باید امیدوار بود این قدرت با پیگیری متد و روشی که کومه‌له در تاریخ فعالیت خود دارد، همچنان حفظ و تقویت گردد.

واضح است برای هموار کردن امر حاکمیت شورایی، گفتیم که باید به یک جهت و یک خواست عمومی در کردستان تبدیل گردد، این امر شدنی است اگر در جامعه مورد نظر یعنی کردستان قبلاً اقداماتی به منظور هموار کردن راه در دستور قرار گرفتن و توده‌ای شدن آن یا همان جنبش شورایی، در پیش گرفته شده باشد. (این همان اقداماتیست که مهر تقابل با حاکمیت شورایی را خورده است). اقدامات هم‌چیزی جزء دامن زدن به جنبش مطالباتی نیست که خوشبختانه در ادبیات سیاسی حزب کمونیست راه باز کرده است. در کردستان نیز از جمله خواست رفع ستم ملی که در دایره جنبش مطالباتی می‌گنجد که باید همراه با دیگر خواست و مطالبات، برنامه داشت و در همه لحظات آن حضور داشت و هژمونی

سیاست سوسیالیستی را در آن تأمین کرد. اما واقعیت این است بدون توجه به چنین اقداماتی از جمله وجود یک نیروی قدرتمند اجتماعی چپ، در جامعه‌ای که دهه‌ها تحت حاکمیت سیاه استبدادی قرار داشته و از این رو گرایش‌های اسلامی و ناسیونالیستی در اشکال سازمان یافته آن هنوز عمل میکنند و هنوز قدرت بسیج توده‌ای را در خود دارند، با " باید کردن ها " برقراری حکومت شورایی در کردستان همانطور که گفتیم " بیشتر به یک آرزو کردن شبیه است ، آرزویی که متأسفانه مسیر تحقق خود را نیز باچوب ارتداد از " مارکسیسم " کور میکند .

### **برای تأکید بیشتر**

اگر بپذیریم که سوسیالیسم بدون نیروی انسانی تحقق نخواهد یافت ، همزمان باید بپذیریم که این نیروی انسانی یعنی کارگران و زحمتکشان این جامعه مورد نظر باید به آن میزان از آگاهی و اتحاد و تشکل رسیده باشند که چنین امری را در دستور کار خود قرار دهند. بر خلاف تمام انقلابات تا کنونی که عاملان آن از درک کرده‌ی خود عاجز بودند و ناچار به دامن اوهام افتادند. انقلاب پرولتری اصولاً بدن آگاهی و خالی از راز و رمز کارگران در باره موقعیتش در جامعه و رسالتی که بر دوش دارد کاری ناشدنی است. اگر از اوائل قرن بیستم، دوران انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم از لحاظ عینی در مقیاس جهانی فراهم شده است ، در عمل اما هنوز در آستانه قرن بیست و یکم ارتجاع سرمایه‌داری کماکان حاکم است. نادیده‌گرفتن این واقعیت و جرایی آن ،

یعنی عدم آگاهی و بدون راز و رمز کارگران به رسالت خود، از جانب هر جریانی، عدم درک از وظائف اساسی این دوران گذار را نشان میدهد. نزد مارکسیسم در شرایط فعلی نقطه شروع در هر فعالیت انقلابی درک اهمیت این چرایی و چگونگی تغیر در آن است. از اینرو جا دارد بار دیگر این گفته مارکس را در نظر گیریم: جوامع انسانی همواره مسائلی را در مقابل خود قرار میدهند که قادر به حل آن باشند.

سوسیالیسم را نمیتوان تنها آرزو کرد و "بایدش" کرد، سوسیالیسم چون بدیل بربریت سرمایه‌داری بویژه امروز به یک امر جدی، واقعی تبدیل شده و از اینرو تلاش برای تحقق آن تلاشی ممکن و عملی خواهد بود،

اما تلاشی که چون هر پدیده دیگری میباید با امکانات و ملزومات تحقق آن که عبارت باشد از آگاهی و تشکل در ابعاد اجتماعی معنا بیابد و این امر یعنی این تلاش فعالیت امروز ما را معنا میدهد. بی دلیل نیست که همین چپ(پن‌دارگرا) همه تلاش در این زمینه را با چوب ارتداد از مارکسیسم با عنوان رفرمیسم و رویونیسم و موکول به محال کردن سوسیالیسم و ... کور میکند. اما غافل از اینکه با انقلاب کارگری همین امروز کردن در صدد است با اراده خود و به فرمان خود و تحت رهبری حزب خود سوسیالیسم زورکی را برقرار کند، سوسیالیسمی که جز انحطاط سرنوشت دیگری نخواهد داشت.

### اما چرا سراغ اسناد گرفته میشود؟

ممکن است این سؤال پیش آید، غیر از اینکه عملاً کومهله آنچه را که لازم بوده به پیش برده و غیر از اینکه کومهله سعی کرده است در

مقاطع مختلف خود را به جامعه خود و مسائل مربوط به آن ربط دهد، اگر چنین است مشکل در کجاست؟ چرا باید سراغ اسنادی را گرفت یا به دنبال این یا آن گفته در این یا آن سند بود تا مثلا پندارگرایی را که عملا مانع فعالیت کومهله نبوده نتیجه گرفت؟ در جواب میتوان گفت، ما با یک گرایش که تنها در این یا آن گوشه از اسناد و مصوبات و یا حتی با این یا آن عملکرد تشکیلات خود را نشان میدهد روبرو نیستیم. ما با گرایش و تمایلی و فرهنگی در مبارزه سیاسی روبرو هستیم که تا کنون چند بحران را به کومهله تحمیل کرده، با تمایلی روبرو هستیم که هر چند سال یکبار با خیز کومهله برای ربط دادن خود به جامعه، قد علم کرده و متأسفانه بخشی از فعالین کومهله را از کومهله دور کرده است، با تمایل و فرهنگی روبرو هستیم که هر بار به سراغ کومهله و فعالیت آن، سیاست ها و جهتگیری هایش میاید و تلاش دارد از تأثیر و دخالتگری آن تحت پوشش رادیکال نمایی بکاهد. به این دلیل اتفاقا لازم است که به آن پرداخت، آنرا شناخت و تقابل آن را با فعالیت و موقعیت کومهله در یک جنبش معین نشان داد. تلاش داشت که زمینه بازنگری به این اسناد را فراهم کرد.

### **با توجه به آنچه تا کنون گفته شد قاعدتا باید به راه کارها پرداخت.**

انتظار ارائه یک راه کار به منظور برون رفت از وضعیت کنونی یا بحران اخیر را نباید از گفته های تا کنونی داشت، حقیقتا بحران کنونی

جزئی از یک روند یا یک گرایش معین در چپ بطور کلی و در جریان ما بطور مشخص است. هیچ نسخه آماده و معجزه آسایی نمیتواند در میان باشد. آنچه که در این نوشته آمد، واضح است که بر یک اختلاف سیاسی در حزب و کومهله دلالت دارد، اختلافی که میتواند در یک حزب سیاسی جدی و مدرن یک امر عادی تلقی گردد و در حزبی که با اعتماد بنفس فعالیت خود را دنبال میکند، چه بسا مورد استقبال قرار گیرد و در فضایی سیاسی و متمدنانه به آن پرداخت و در نهایت اگر در قالب پلاتفرم های مشخصی خود را بروز داد، در مجامع حزبی در مورد آنان تصمیم گرفت. به باور من آنچه که تا کنون گفته شد، بویژه اینکه هنوز به پلاتفرم های مشخص و در تمایز جدی با آنچه که تا کنون به عنوان خط رسمی نام گرفته است عرضه نشده است واضح است که نمیتواند انشعاب و جدایی را از آن نتیجه گرفت، و هنوز میتوان و باید تلاش داشت با قبول وجود اختلاف سیاسی، از انشعاب زودرسی که انگیزه های حقیرانه ای در صدد تحمیل آن هستند ممانعت بعمل آورد. بویژه اگر گفته میشود که در یک حزب سیاسی وجود اختلاف سیاسی امریست عادی، عملکرد متناظر با چنین گفته های بلافاصله باید پرهیز کردن از بزرگ نمایی و پانیک براه انداختن و جنجال سازی حول این یا آن اختلاف و نتایج اختیاری گرفتن از آن باشد.

بنابراین آنچه که در این بخش در حد ارائه راه کار بتوان به آن اشاره کرد بیان کلی تری دارد، صحبت از یک جهت گیری سیاسی دارد که باید در فعالیت ما بازتاب داشته باشد و طی یک پروسه بتواند گرایش

پندارگرایانه با تعریفی که از آن داشتیم را در عملکرد سیاسی چون یک مانع به حاشیه براند. لازم میدانم بر این نکته تأکید کنم که من کومهله را جریانی چپ و کمونیست و به این اعتبار آرمانگرا میدانم، به عبارت دیگر آرمانگرایی نمیتواند در خود پدیده‌ای منفی باشد، البته اگر جریان آرمانگرا مسیر تحقق آرمانی که به آن پایبند است را در پیچیدگی‌های مبارزه سیاسی و طبقاتی بدرست معنا کند و هر بار با فعالیت خود اثری از حقانیت آرمانی که برای آن می‌جنگد را بتواند در فعالیت مادی موضوع کارش یعنی زندگی کارگران و مردم محروم و ستمدیده نشان دهد، بنابراین اگر در گفته‌ها از آرمانخواهی چپ استنتاج میشود، نباید تقابلی با آرمانخواهی چپ را از آن نتیجه گرفت زیرا بطور واقعی و عملی، برقراری سوسیالیسم چون الترناتیوی در مقابل جهنم سرمایه‌داری و فعالیت برای ارزش‌های انسانی از آرمان‌های هر کدام از فعالین در جریان کومهله بوده و کماکان است، آنچه که باید مورد توجه قرار گیرد استراتژی و مسیر تحقق این آرمان‌های انسانی و پیشرو است، و اگر تقابلی باشد به مسیر تحقق این آرمانها مربوط میشود که آیا میتواند معنای عملی به آرمان خود دهد؟

آن بخش از چپ که معنای سیاسی و عملی آرمان و باورهای خود را نمیپذیرد. تصور می‌کنند که با ماندن بر سر عقاید رادیکال خویش خود را از تفکرات بورژوایی پالوده کرده‌اند و خط درست و صحیح کارگری را طی کرده‌اند. اما متوجه این واقعیت تلخ نیستند که مارکسیسم اگر منجر به تغییری واقعی ولو کوچک در زندگی مردم و اتحاد طبقه



کارگر حتی در شکل ابتدایی آن نشود، به هیچ دردی نخواهد خورد. این دست از کمونیست ها که ممکن است با این منزه طلبی وجدان شان را آسوده نگاه دارند و بپندارند که با ماندن بر خط اصولی و آرمانی به خیال خود صحیح کمونیستی، روزی کارگران آنها را انتخاب خواهند کرد، گویی مردم همیشه قادر به انتخاب صحیح هستند. این کمونیست ها شانس برای پیروزی ندارند اگر نخواهند درگیر شوند، امتیاز بگیرند و امتیاز بدهند عقب بنشینند و فرصت برای پیشروی را بشناسند و از آن استفاده کنند، شانس نخواهند داشت که با تکیه بر اصول و باورهای خود اما فقط به یک روش در مبارزه بسنده کنند و در پوشش ها و اشکال مختلف فعالیت نکنند، هر بار خود را تجدید نکنند. بی مناسبت نیست که در این رابطه به انگلس مراجعه کنیم که لنین در تقابل با بلانکیست ها در کتاب بیماری کودکی چپ روی به آن استناد میکند. "

بلانکیست‌ها: ما کمونیست هستیم؛ زیرا می‌خواهیم بدون توقف در ایستگاه‌های بین راه و بدون تن‌دادن به مصالحه که فقط روز پیروزی را به تعویق می‌اندازد و دوران بردگی را طولانی می‌کند، به هدف خود نائل شویم.

پاسخ انگلس: بلانکیست‌ها از آن نظر کمونیست هستند که خیال می‌کنند، چون خودشان می‌خواهند از روی ایستگاه‌های بین راه جستن کنند، دیگر همه چیز روبه‌راه است و اگر در همین روزها کار «آغاز شود» ... و حکومت به دست آنها بیفتد، آنگاه پس‌فردا «کمونیسم برقرار خواهد

شد» .... چه ساده‌لوحی کودکانه‌ای است که انسان ناشکیبایی شخصی خود را استدلال تئوریک جلوهر کند" !

همچنین بخشی از پاسخ لنین به موضع بلانکیست ها در همان کتاب آمده است: " جنگ در راه سرنگونی بورژوازی بین‌المللی، جنگی که صد بار دشوارتر، طولانی‌تر و بغرنج‌تر از جنگ معمول بین دولت‌هاست- در عین حال از پیش امتناع‌ورزیدن از مانور و استفاده از تضاد منافع (حتی تضاد موقتی) بین دشمنان و مصالحه .... این موضوعی بی‌اندازه مضحک نیست؟ آیا این شبیه نیست به اینکه ما به هنگام صعود از کوهی دشوار که تاکنون اکتشاف نشده و پای کسی به آنجا نرسیده است، از پیش امتناع ورزیم از اینکه گاهی با پیچ‌وخم بالا برویم، گاه به عقب بازگردیم و از سمت انتخاب‌شده صرف‌نظر کنیم و سمت‌هایی گوناگون را آزمایش کنیم؟

آنچه که برای ما اهمیت دارد باید مدام مواظب بود که غیر از منافع کوتاه مدت و دراز مدت طبقه کارگر و مردم زحمتکش ، برای حل مسئله مبرم جامعه امروزی بشری یعنی برچیدن استثمار و بهره‌کشی و بی حقوقی قدمی بر داشته نشود ، این جهت اسمش چیست و چه ایسمی میخورد مهم نیست ، مهم این است که تئوری صحیح مارکسیسم باید خود را در عمل یعنی در پیچیدگی های مبارزه سیاسی و طبقاتی معنا و اثبات کند نه در منزله طلبی و و رادیکال نمایی بدون خاصیت عملی حتی برای برداشتن یک گام. اگر این گفته را در مورد فعالیت کومه‌له معنا کرده باشیم ، دخالت در همه لحظه‌های جنبشی است که ما آنرا انقلابی

نامیده‌ایم که با دخالت های انقلابی خود ، هژمونی سیاست انقلابی خود را در یک جنبش معین ممکن میگرداند. از همینجا با تکیه بر آنچه آمد لازم است تأکید گردد که کومهله محصول جامعه کردستان است و در جواب به نیازهای این جامعه ( یک جامعه طبقاتی ) شکل و قوام گرفت و لاجرم در جواب به نیازهای اکثریت ساکنین این جامعه است که میتواند بر روند تحولات سیاسی اثر گذار باشد. اگر چنین به مسئله نگاه شود آنگاه آسان خواهد بود گفته شود که، وظیفه سازمان دادن انقلاب کارگری در ایران و برقراری فوری سوسیالیسم در ایران اگر چه آرمان و افق فعالیت کومهله را شکل میدهد اما نمیتواند وظیفه فوری و بلاواسطه کومهله باشد . کومهله چون جریانی چپ و کمونیست در تلاش است که در راستای این افق سراسری، چپ و کمونیسم در کردستان را با توجه به ویژگی های آن اعتبار اجتماعی بخشد ، باید با این معیار به محک بخورد و بس. اگر چنین روندی به پیش رود و اگر بتوان با کار فکری و آگاهگرانه گرایش پندارگرایی با تعریفی که از آن شد در کومهله و در سیاست ها و جهت گیری هایش به حاشیه رانده شود، آنگاه کومهله باید خود را آماده و پذیرای اصلاحاتی در شیوه و سبک کار در همه عرصه های مختلف فعالیت خود کند ، با روش و سبک تا کنونی که بعضا حاصل فعالیت در دهه ۵۰ و ۶۰ است نمیتوان به پیچیدگی ها مبارزه سیاسی و طبقاتی در افتاد ، باید مطالعه کرد ، باید شناخت خود را مرتبا ارتقاء داد و براساس یک ارزیابی واقعبینانه قدم در راه تقویت گرایش چپ و سوسیالیستی در کردستان برداشت. واضح است همه آنچه که گفته شد یک شبه اتفاق نخواهد افتاد ،

و احتیاج به زمان دارد اما باید شروع کرد و در حقیقت راه دیگری نیست امروز این انتخاب در مقابل فعالین کومله قرار دارد، یا انتخاب مسیر حاشیه‌گزینی آنچه که تا کنون از آن صحبت شد و یا عرصه دخالتگری و تأثیرگذاری بر روند تحولات، کدامیک؟ انتخاب در دست ما است.

دسامبر ۲۰۲۰



بهمن ۱۳۹۹ (ژانویه ۲۰۲۱)

روزنامه‌نگار می‌باشد